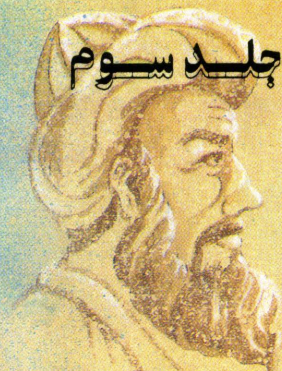
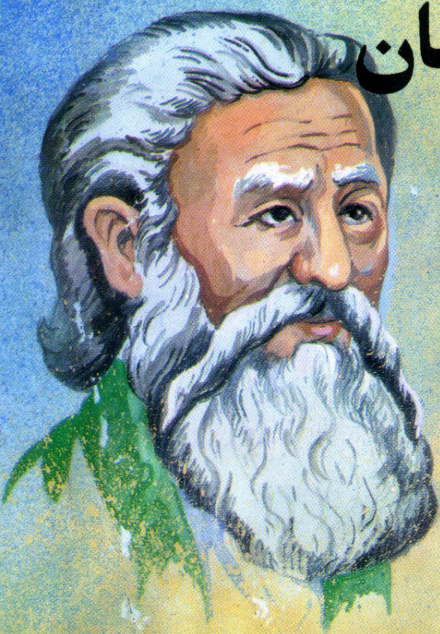


# مشاهير افغانستان

جلد سوم



مؤلف: سيد محي الدين هاشمي

مترجم: محمد رفيع

## شناسنامهء کتاب

- نام کتاب : مشاهیر افغانستان  
نویسنده : سید محی الدین هاشمی  
مترجم : محمد رفیع  
رسامی پشتی : استاد حسن پاوند  
ناشر : ادارهء کتابخانه های سیاراریک  
شمارهء مسلسل : ۷۶  
طبع اول : ۱۳۷۹ ه.ش، توسط ناشر، پشاور  
تیراژ : ۵۰۰ جلد  
تعداد صفحات : ۹۸  
سایز : ۲۱×۱۳،۵ سانتی متر  
آدرس ناشر : خانه نمبر دوم، رحمان بابا رود،  
پست بکس ۱۰۸۴ یونیورسٹی تاون - پشاور  
تلفون : ۴۵۳۱۶-۴۴۳۹۲-۴۵۳۴۷  
فکس ۰۹۱-۸۴۰۴۷۱  
پُست الکترونیکی aric@brain.net.pk  
کمپوز و طبع : احمد پرنٹنگ پریس، تلفون ۲۱۵۵۴۰

محل توزیع و فروش: دفتر اکبر (ادارهء هماهنگی کمک ها برای افغانها)

اقتباس از مطالب کتاب با ذکر مأخذ مجاز است.

آثار مورد نیاز این خلاء را پر نماید. به منظور تحقق این هدف از سه سال قبل کار برای چاپ و نشر کتاب های مورد نظر خواننده گان آغاز شده و از آن زمان تا اکنون ادارهء کتابخانه های سیار اریک با تشریک ساعی مؤسسات محترم همکار، در این راستا گامهای استواری برداشته و فعالیت های ثمر بخشی را به انجام رسانیده است.

برای کار بهتر و سیستماتیک هیأتی مشترک از نماینده گان ادارهء اریک وعده بی از محققان و نویسندگان انتخاب گردیده اند تا مراحل پلانگذاری، آماده ساختن، چاپ و انتشار کتاب های مطلوب را که توسط مؤلفان و نویسندگان ماهر و مسلکی تالیف میشود، مشترکاً به پیش برند.

این هیأت متشکل از همکار صمیمی افغان ها خانم نانسی هج دوپری، سید محی الدین هاشمی، خواجه غلام جیلانی شبل، محمد شکیب افضلی و محمد رفیع است.

ما از خواننده گان عزیز خویش در دهات و شهر های مختلف کشور که از کتابخانه های ما مستفید می گردند توقع داریم که نیازها، خواهشها پرسش ها و پیشنهادات خویش را بفرستند و از نویسندگان و عالمان وطن تقاضا می کنیم که در این راه با ما همگام گردند تا بتوانیم برای مردم خود کتاب های بهتر و مفید تری را تقدیم نماییم.

با احترام

(ادارهء کتابخانه های سیار اریک)

# فهرست

صفحه	عنوان
الف	پیشگفتار
۱	بخش اول: عارفان
۳	عبدالرحمن بابا (رح)
۹	شیخ سعد الدین انصاری (رح)
۱۴	مآخذ
۱۵	بخش دوم: دانشمندان، ادیبان و مؤرخین
۱۷	فرخی سیستانی
۲۳	منهاج السراج جوزجانی
۲۹	آمنه فدوی
۳۲	قاری عبدالله
۳۶	بهایی جان
۴۱	استاد محمد ابراهیم خلیل
۴۶	صوفی غلام نبی عشقزی
۵۱	مآخذ
۵۳	بخش سوم: رهبران ملی و غازیان
۵۵	امیر کرور
۶۰	حسن میوندی
۶۵	سلطانہ رضیہ
۶۹	بی بی زینب
۷۴	غازی محمد ایوب خان
۸۳	غلام حیدر چرخنی
۹۰	مآخذ

## پیشگفتار

در عرصه قیام و دوام ساختار تاریخ علمی، فرهنگی و اجتماعی هر جامعه شخصیت های معروف علمی، فرهنگی و اجتماعی نقش بسیار ارزنده، بنیادی و واضح دارند. اگر کسی علاقه مند تحقیق و تفحص در رابطه به سیر تاریخی جامعه و کشور خود بوده و بخواهد در این زمینه معلومات داشته باشد، باید از اتفاقات حیات و کارنامه های افتخار آفرین علمی، ادبی، تاریخی و ملی مشاهیر کشور خود با خبر باشد.

به ادامه معرفی شخصیت های مشهور کشور سال گذشته در پاسخ به تقاضای اداره کتابخانه های سیار اریک «مشاهیر افغانستان» را در دو جلد نو شتم، که در برنامه نشراتی آن اداره انتشار یافت. کتاب حاضر بخش سوم همان سلسله است که پانزده نفر مشاهیر کشور را معرفی می کند.

جلد سوم مشاهیر افغانستان نیز مانند دو جلد قبلی به سه قسمت تقسیم شده است، که قسمت اول تحت عنوان عارفان، قسمت دوم ادیبان و دانشمندان مشهور و قسمت سوم زیر نام رهبران ملی و غازیان با شما خواننده گان عزیز درد دل می کند. در معرفی شخصیت های هر بخش به ترتیب تاریخی و قدمت زمان زیست آنها توجه صورت گرفته است.

در اخیر از اداره کتابخانه های سیار اریک که سلسله چاپ و نشر مشاهیر را تا این حلقه تداوم بخشیده و زمینه تحقیق و تحریر را برایم مساعد گردانیده است و از دوست عزیزم ارشاد صاحب که از آثار کتابخانه ایشان با دست باز استفاده نموده ام از اعماق قلب تشکر می نمایم و به این امید سخن خود را به پایان می برم که هرگاه این نوشته من در مورد مشاهیر کشور به مثابه یک تعارف ابتدایی هم با کسی کمک نماید، موجب سعادت من بوده و زحماتم را از ضایع شدن نجات میدهد.

به همین امید

سید محی الدین هاشمی

بخش اول:

# عارفان

ملا محمد یوسف (یوسفزی) فرا گرفت و جهت ادامه تحصیلات عالی راهی کوهات شد. در آنجا علوم بیشتری آموخت و عالم بزرگی به بار آمد. در ایام جوانی به تمام امور دنیوی پشت پا زده عزلت اختیار کرد، عابد، عالم و زاهد بود و برای کسب رضای پروردگار مصروف عبادت و ریاضت میبود، همیشه سر به سجود و تن به قیام داشت. در راه عشق و محبت خالق (ج) اشعار زیادی سروده و در بین افغان ها به لقب سترگ بابا شهرت یافته است.

از ورای تتبع و پژوهش های تاریخی و ادبی در رابطه به رحمن بابا بر می آید که او علوم ابتدایی را در قریه زادگاه و قراء همجوار آن فرا گرفته، سپس در هنگام جوانی راه کوهات را در پیش گرفته و در آنجا علاوه بر آموزش علوم دینی، راه سلوک را در پیش گرفته، به عارف نامدار، صوفی و شخصیت روحانی حاجی بهادر کوهاتی دست بیعت داده است. بعد از باز گشت به پشاور به جای زادگاهش در هزار خانی مسکن گزین شده تا واپسین ایام حیات در همانجا به سر برده است.

گفته می شود که عبدالرحمن در آوان کودکی در آموزش علوم دینی صاحب ذوق عالی و استعداد عجیبی بود. در چهار ده یا پانزده ساله گی به سرودن شعر پرداخته و در نهایت در این راستا به مقام والای استادی رسیده است. او در شعر و ادب موجد مکتب ادبی ویژه بی است که هم بسیاری شاعران مشهور معاصرش راه او را برگزیده بودند و هم بعد ها تا کنون شاعران زیادی پیرو مکتب ادبی او می باشند.

در اشعارش افزون به توضیح مسایل دینی، اخلاقی و اجتماعی از ذکر نام و یاد آوری از مقام والای ادبی شاعران گذشته چون: مرزا خان

انصاری، دولت لوانی، خوشحال خان خټک، سنایی غزنوی، حافظ شیرازی و دیگران بر می آید که او در زمینه ادب دری و پشتو مطالعه، همه جانبه و عمیق داشته و ذوق ادبی خود را نیکو پرورده بوده است.

در برخی از تحقیقات ادبی مبتنی بر روایات فولکلوری رحمن بابا یک صوفی درویش، تارک دنیا، انسان منزوی از جامه و بی خبر از روابط اجتماعی خوانده شده است که خود را پابند هیچ نوع معیار و هیچ گونه وابسته گی های خویشاوندی و اجتماعی نمیدانسته است. ولی آنگاهی که برگهای دیوانش را با دقت و توجه برگردانیم، علیرغم روایات و ادعا های فولکلوری، در اشعارش چنان دست آویز های دست یاب میشود که از آن واضح میگردد او با اقارب و دوستانش رفت و آمد و نشست و برخاست داشته و در امور زنده گی اجتماعی و پیشه های معمول هم صاحب تجربه و معلومات کافی بوده است، طور مثال: همدردی با اقارب، روابط حسنه با پسر، برادر و دوستان، ضعف و ناتوانی شخصی و ارزش ثروت و دارایی و مایحتاج زنده گی به آن، در ابیات ذیل اشعار رحمن بابا با وضاحت نشاندهی گردیده است:

په هر کور کې رنځوران راته پراته دي  
 لاس مې نه رسي د هېچا په دوا  
 که مې ورور، که مې عزیز که مې فرزند دی  
 هر یو غواړي خپله خپله مدعا  
 د دنیا خبرې واړه په دنیا شي  
 ما به به څه کاڅوک چې نه لرم دنیا

د دلبر و صدقې لره یې غواړم  
 هسې نه چې په دنیا پسې زهیریم  
 ښه ده، ښه ده دا دنیا چې توښه ده دعقبا  
 په دنیا کې بدې نشته چې بدې نه وي له تا  
 و از این دست نمونه های دیگر.

تحقیقات علمی، ادبی و تاریخی حاکی بر آنست که شهرت رحمن بابا حتی در هنگام حیات او در شهرها، قراء و قصبات سرزمین های علیا و سفلی افغانی بازتاب یافته، محبوب القلوب همه گردیده بود، تا جاییکه به استناد پته خزانة زمانیکه زعیم ملی ما میرویس بابا خواست قیام ملی علیه گرگین متجاوز را سازمان دهی کند؛ نخست از دیوان رحمن بابا فال گرفت و آنگاه قیام را آغاز کرد. رحمن بابا از فیض اشعار نغز و دلپذیرش به چنان مرحله یی از شهرت و محبوبیت دست یافته است که تا کنون به هیچ شاعر دیگر زبان پشتو نصیب نشده است. پیوست نمودن لقب بابا با نامش بیانگر بلند ترین معیار عزت، احترام و اخلاصی است که ملت افغان به او نسبت داده اند. این وصف عالی با نام او چنان عجین گردیده، که جدا کردنش امکان پذیر نیست.

اشعارش آن چنان محبوبیت و مقبولیت کسب کرده اند که ورد زبانهای زنان، مردان و اطفال است و در مکالمات روزمره جانشین ضرب المثل ها میگردد. سروده های او با نبض زمان و مکان تطابق داشته و مشحون از مفاهیم عالی و عظم، نصیحت، سلوک و معرفت است. رحمن بابا، با خالق و مخلوق محبت دارد. برای ما هم از: پند، وعظ، عبرت، غیرت، همت، قناعت، سخاوت، جوانمردی، ریاضت و

زحمت سخن گفته؛ هم از جایگاه يك انسان متفکر، فیلسوف و دانشمند راه های نجات و بیرون رفت از جهالت، ضلالت، بدبینی، خود خواهی، تنگ نظری، حسد، کینه و درمان رنجهای اخلاقی و روحانی را می نمایاند. در مقام يك مصلح خیر اندیش اجتماعی طُرق دستیابی به پیروزی های دنیوی و آخروی را به ما نشاندهی میکند.

در اشعارش چنان لطافت و کشش نهفته است که هر قاری و عامی را به شنیدن واداشته، ناگزیر میگرداند تا به حرف های دلنشین و دلپذیرش گوش فرا دهد. در لابلای اشعار رحمن بابا عارفان و صوفیان درخشندگی جهان باطن را نگرسته، دلباختگان و عشاق کرشمه های راز و نیاز و ناز را در می یابند، دردمندان مداوای دل ریش آشنای خویش را می بینند، خنیاگران تصانیف پر سوز و ساز می سرایند.

خلاصه، کلام اینکه هر فرد جامعه که شعر رحمن بابا را می خواند از دیدگاه ویژه خودش قیاس می کند که آن شعر تنها برای او سروده شده است. زیرا هر فرد انعکاس درد های نهفته و راز های نگفته، خویش را با تصویر حقیقی زنده گی در این اشعار می بینند. به جاست که با وضاحت و فصاحت میگوید:

چی منکر پرې اعتراض کولی نشی    دا دی شعر دی رحمانه که اعجاز  
و این به حق نشان دهنده، عظمت، کرامت و اعجاز شعر اوست.

دیوان اشعار رحمن بابا بار بار در افغانستان، پشاور و هند با قطع و صحافت زیبا طبع گردیده و در خانه، دل ها و تنه های مردم جاگزین گردیده است. مبالغه نخواهد بود اگر ادعا شود کمتر خانه، پشتونی را سراغ میتوان کرد که در آن دیوان اشعار رحمن بابا نباشد.

به استناد پژوهش های ادبی رحمن بابا در سال ۱۱۲۸ هـ ق وفات یافته و در قبرستان بزرگ هزار خانی پشاور مدفون است.  
 تربیت پاکش زیارتگاه عام و خاص بوده، هر بهار بزم شعر و سخن بر مزارش بر گزار میشود.

لوح قبر رحمن بابا در سال ۱۳۳۶ هـ ش (۱۹۵۸ م) از جانب اداره پست و تلگراف افغانستان حک، اهداء و نصب گردیده است.  
 نمونه بی از سروده هایش را به خوانش میگیریم:

دنيا دار که مستغی په سیم وزردی	هنر مند و خخه گنج د خپل هنردی
بیهوده به زورور و خان ته وایي	د دنیا سړی که هر څو زوروردی
هسې مه وایه چې زه یم په جهان کې	پیدا کړی خدای د سرد پاسه سردی
څینې څینې یې ولیان پیغمبران کړل	نه چې هر سړی ولي او پیغمبردی
جودانه قدر یو لعل پکې پیدا شي	نور جهان واره د تورو کانه وگردی
یو باد شاه دی چې لښکرې پسې درومي	نه په هر یوه سړي پسې لښکر دی
پیدا کړي خدای سړي په تفاوت دي	هسې نه چې جهان واره برابر دی
که د عمر و رفتن ته څوک نظر کا	دا به وایي چې آفتاب د نماز دی گردی
چې یې سر په ځمکه ایښی وي وپار ته	په آسمان باندي ختلی لکه لمر دی
تعجب زما د ډیرو او ښکومه کړه	ما موندلی په دا بحر کې گوهر دی

دریا خرڅه یې خدای (ج) مه کړه په غاړه

رحمان کور دستار ترلی قلندر دی

## شیخ سعدالدین انصاری (رح)

شیخ سعد الدین احمد انصاری که به «حاجی صاحب پایمنار» و «حاجی صاحب ده یحیی» هم مشهور است، شاعر، عالم، عارف و صوفی معروف کشور بوده، در سال ۱۱۴۰ هجری قمری (۱۱۰۸ ه.ش) در ده یحیای کابل پا به عرصه وجود گذاشت.

سلسله نسب آن جناب از طرف پدر به سعد الدین بن مظهر الانصاری (رح) و از طرف مادر به حضرت امام زین العابدین بیمار نواسه پسر بی بی فاطمه الزهرا (رض) میرسد.

والد بزرگوار شان مولانا عبدالغفار از شخصیت های نامی علمی و روحانی وقت بود. میگویند اجداد شان در زمان خلافت، خلیفه دوم اسلام از عربستان به هرات و از آنجا به کابل زمین کوچیده بودند.

شیخ سعد الدین انصاری خواندن و نوشتن و دیگر علوم مروج و ضروری وقت را در مسجد محله خود آموخته، سپس کتب فقهی و سایر علوم دینی را از پدر عالم و فاضلش آموخت. او از کودکی به اخلاق عالی و حمیده، زهد و تقوی معروف بود. زمانیکه با نهمین بهار زندگی اش (۱۱۲۷ ه.ش) متوصل شد بروی حالت وجد روحانی و شگفت آوری رونما گردید. جذبات و وجدش حالتی به خود گرفت که دیگر شش ماه از خواب

و خور بیخبر ماند، سوی کوه و صحرا سرکشید، در حالت وجد از وی سخنان و کلماتی سر میزد که عوام الناس به مفهوم آن نمیرسیدند. پدر بزرگوارش چهار تن را بر او مؤظف ساخت تا شب و روز در محافظت وی کوشیده، از گزند گزنده و درنده، آب و آتش محفوظش دارند.

همین حالت وجد و شگفت در حقیقت آغاز مرحلهء زندگی روحانی و تصوفی وی بود که بعداً به مدارج و مراتب عالی عرفانی نایل گشت. گویند در هنگام وجد و جذبۀ از وی سخنان عجیب و موزون شنیده میشود که عده بی از بدخواهان و علمای متعصب را برانگیخت تا نزد فرمانروای وقت احمد شاه بابا رفتند که از او امر اعدام و یا سرزنش او را حاصل کنند. زمانیکه در این مورد محکمه دایر شد، شیخ انصاری به محکمه حاضر شد. رئیس محکمه در حضور علما و دانشمندان بعد از يك سلسله سوالات و پرسش های طولانی به قرآن کریم سوگند یاد کرده گفت: انصاری از پیروان و اجتماع بایزید و جنید (رح) میباشد. وقت خارج شدن از محکمه شیخ انصاری طرف شاه رو کرده گفت:

«ای شاه! علما نگهبانان و محافظین دین و ایمان هستند، فلذا خواهش من از شما اینست که بر آنها مهربان باشید.»

گویند شیخ انصاری مدت نه سال کامل در حالت وجد و جذبۀ به سر برد. در این هنگام آن جناب در جستجوی مرشد و پیشوایی بود تا او را درمان روحانی نموده، از حالت وجد و جذبۀ به حالت عادی برگرداند. مگر تلاش وی برای پیدا کردن همچو شخصیت روحانی در کابل و هندوستان بی نتیجه ماند. هنگامیکه در هندوستان در پی گم گشتهء خود

حیران و سرگردان بود در شهر جهان آباد با شخصیت نامور، متصوف و عارف بزرگ حضرت شاه ولی الله (رح) ملاقات کرد، لکن او نیز نتوانست شیخ انصاری را از نگاه روحانیت کمک کند.

سپس شیخ انصاری راهی مکه، معظمه و مدینه، منوره شد. در آنجا بر علاوه ادای فریضه حج، با دو شخصیت ممتاز روحانی دیدار کرد که در زندگی اش تأثیرات شگفت انگیزی داشته است. این اشخاص بزرگوار یکی شیخ عمر مکی و دیگری شیخ محمد عبدالکریم سمان ابن شیخ مدنی بودند. این دو شخصیت روحانی توانستند انصاری را از حالت وجد، جذبه و تبتل<sup>(۱)</sup> به حالت عادی باز گردانند.

شیخ سعد الدین انصاری (رح) در مدینه، منوره از شیخ محمد عبدالکریم سمان ابن شیخ مدنی (رح) اجازه طریقه، غوثیه را به دست آورد و بنا بر حکم وی در مسجد نبوی (ص) معتکف شده، رساله «کشف المحققین» را نوشت.

هنگامیکه شیخ انصاری در سال ۱۱۷۱ هجری قمری (۱۱۳۸ ه.ش) از سفر حج دوباره به زادگاهش، ده یحیای کابل بازگشت، به تدریس، وعظ و ارشاد مردم به مسایل طریقت، روحانیت و تصوف پرداخت. در زمان کم پیروان و ارادتمندان زیادی پیدا کرده، در تمام حلقات ادبی، علمی و عرفانی به صفت شخصیت بزرگ علمی و عرفانی تبارز کرد. شیخ سعد الدین انصاری علاوه بر آنکه شخصیت مشهور علمی و عرفانی بود، شاعر و نویسنده توانمندی نیز بود. در کنار تدریس و رهنمایی مردم به معرفت و طریقت سلسله شعر و ادب را نیز با علاقمندی شایان ادامه می داد. کتاب های زیادی را به نظم و نثر به

(۱) - از دنیا بردن و با خدا پیوستن، ترك ازدواج کردن.

رشتهء نگارش درآورده که اثرهای ناب در عرفان و تصوف به شمار رفته و به زبان شیوای شعر و نثر بیان گردیده است. مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی در اثرش، تاریخ مختصر افغانستان، نظر به تحقیقات شمار آثار شیخ انصاری را چهل و سه جلد وانمود کرده است که اکثراً منظوم بوده قسمتی از آن آمیختهء نظم و نثر میباشد. در اینجا برخی از آثار او را نام میبریم:

- |                  |                       |
|------------------|-----------------------|
| ۱- شورش عشق      | ۲- جوش عشق            |
| ۳- سوز عشق       | ۴- ساز عشق            |
| ۵- نیرنگ عشق     | ۶- فرهنگ عشق          |
| ۷- کشف المحققین  | ۸- تفسیر معدن الاسرار |
| ۹- حقایق المعارف |                       |

۱۰- معدن وحدت (عربی) و غیره که هر کدام آثار پر ارزش و

گهرهای ناب در عرفان، سلوک و تصوف به شمار میروند.

علاوه بر شیخ سعد الدین انصاری (رح) فرزندان و اخلاف او میر ظهور الدین (ظهوری) میر امام الدین (درویش)، میر حسام الدین، میر نجم الدین، میر نظام الدین و میر ناموس الدین هر یک صاحب دیوان ها و دیگر تصانیف دینی و طبیبی بوده، تا سالیان مدیدی عنعنه و چراغ عرفان و معرفت را یکی پس از دیگری روشن نگهداشته اند.

این عارف نامی، شاعر و نویسندهء بلند مقام در سال ۱۲۲۵ هجری قمری (۱۱۹۱ ه.ش) در ده یحیای کابل به عمر ۸۵ سالگی از دار فانی رخت سفر بسته، در صحن منزل مسکونی خودش به خاک سپرده شد. اکنون اخلاص مندان و ارادتمندان وی از زیارتگاهش بهره مند و فیض یاب میشوند. در اینجا نمونه یی از شعر او را برای تان انتخاب کرده ایم:

## بیابانِ طلب

در حیات جاودان مشتاق حیوانی هنوز  
 زنده گی جانی و در جستجی جانی هنوز  
 خودنمیری وزمرگت ترس درجان از چه روست؟  
 مومنان هرگز نمیرند تو هراسانی هنوز  
 در ارادهای رنگا رنگ میکوشد مرید  
 او بتمکین است و از تلوین پریشانی هنوز  
 بحر را کی خاروخس از راه رفتن منع ساخت  
 در بیابان طلب پابند عصبانی هنوز  
 لنگر تحقیق از راه یقین داری بدل  
 از سبکروچی چرا در فکر میزانی هنوز  
 آرزوهای درون شوق تجلی ها کند  
 عارفا زین معرفت تو خود نمیدانی هنوز  
 دیده، هر کس جمال خویش در آینه دید  
 بر خیال غیر خود آینه گردانی هنوز  
 خلق چون آینه و عکس جمال الله در آن  
 پر تو افکنده است چشم دل تو پوشانی هنوز  
 نیستی آینه، هستی ذات بی زوال  
 آمده و بین هستی را هست میخوانی هنوز  
 پارسایی چیست تقوی از خودی در نزد من؟  
 این منی بی منی چون من نمیدانی هنوز  
 منکه من من میزنم در هر سخن بی ما و من  
 شورش عشق است گوید اعظم الثانی هنوز

## مأخذ

### رحمن بابا:

- ۱- رفیع، حبیب الله، مقدمه، دیوان اشعار رحمن بابا، چاپ ۱۳۵۶ هجری شمسی
- ۲- پروفیسور داود خان داؤد، د رحمن بابا ژوند، تعلیمات او شاعری، سال ۱۹۸۳ م
- ۳- هاشمی، سید محی الدین، د رحمن بابا دیوان سریزه، آریانا کتابخانه، پشاور سال ۱۳۷۷ هـ. ش

### شیخ سعد الدین انصاری:

- ۱- حبیبی، (پوهاند) عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، چاپ دوم دانش خپرونډویه ټولنه، ۱۳۷۹ هـ ش، پشاور.
- ۲- شورش عشق (گزیده) دیوان اشعار شیخ سعدالدین انصاری، به مقدمه و اهتمام میر محمد صابر انصاری، ۱۳۷۸ هـ ش، پشاور.
- ۳- بلخی، محمد حنیف، پر طاووس، پشاور، ۱۳۶۴ هـ ش.
- ۴- دایرة المعارف آریانا (جلد دوم دری) انجمن دایرة المعارف افغانستان، ۱۳۳۵ هـ ش.

بخش دوم:

دانشمندان

و

ادیبان



## فرخی سیستانی

ابوالحسن علی بن جولوغ متخلص به فرخی سیستانی از شاعران و سخن سرایان توانا و پیشاهنگ زبان دری در عهد غزنویان است. پدر فرخی جولوغ از باشنده گان سیستان بوده، در خدمت امیر خلف بانو از امرای محلی آنجا که شخص سخن دان و علم پرور بود قرار داشت.

مولود این استاد بزرگ به صورت دقیق و موثق معلوم نبوده مگر اکثر محققین و مؤرخین آنرا نیمه، دوم قرن چهارم هجری تخمین کرده اند. البته این هم موثق نبوده که علوم متداوله، دینی را تا چه حد، در کجا و ازکی آموخته و در کدام زمان به شعر سرودن آغاز کرده است؟ قدیمترین اثری که در باب حال و احوال فرخی تذکر داده همانا چهار مقاله، نظامی عروضی است که از شرح آن چنین میتوان بیان کرد: فرخی در ایام جوانی به شغل دهقانی و بزرگری مصروف بوده، در مقابل مزد معین و صد در هم سالانه خدمت دهقانی از دهاقین سیستان کردی. افزون بر آن فرخی ذوق لطیف و قریحه، عالی و آواز خوش داشته با موسیقی علاقه عمیق داشت و در چنگ نوازی مهارت خاص داشت.

موصوف زمانیکه حیاتش را در مشارکت گذاشت و آغاز سفر مشترك حیات کرد هر آنچه از مزدش میرسید کفایت حال نمیکرد. فرخی جریان را به دهقان (زمیندار) عرض کرد، طالب اجرت بیشتر شد. مگر دهقان با شرایط وی توافق نکرد. فرخی از این سخن ملول و مأیوس شد ترك شغل بزرگری کرد. در این هنگام از علم دوستی و ادب پروری امیر محلی بلخ آگاد شد که او از فضلا و شعرا نیک و پسندیده حمایت و واری می‌کند؛ لهذا به آن صوب عزیمت کرده قصیده، زیبایی در وصف سخن و مدح امیر گفت که مطلع آن چنین است:

با کاروان حله برفتم زسیستان

با حله، تنیده ز دل بافته ز جان

سپس با همراهی کاروانی راهی بلخ شد. در آنجا ابوالمظفر چغانی امیر محلی که از جانب سلطان محمود غزنوی شاهنشاه غزنه مقرر شده بود و از اثر و رسوخ و صلاحیت کامل بر خوردار بود، فرمانروایی میکرد. زمانیکه فرخی سخنور به دربار امیر گام نهاد، هنگام بهاران بود. امیر به داغگاه که چندان از شهر دور بود و هجده هزار اسپ تندرو و باد پا در آن حفاظت میشد با سایر اراکین دربار به سیر و تفریح رفته بود.

فرخی قصیده، زیبایش را که در وصف امیر سروده بود به پیشکار و یاور نزدیک امیر خواجه عمید اسعد که مرد فاضل و شاعر دوست بود عرضه کرد. موصوف بعد از شنیدن این قصیده، شیرین بسی اظهار خوشی کرده، با فرخی وعده نمود تا وی را نزد امیر ببرد. در این وقت خواجه عمید اسعد در باب توصیف داغگاه و زیبایی های شگفت انگیز آن توضیحات چند داد. فرخی سخن آفرین و توانا فوراً قصیده، تابناک و

معروفش را که شاهکار ادبی پنداشته میشود در مورد این محل نا دیده تصنیف کرد. هنگامیکه به حضور امیر قیام کردند، خواجه عمید اسعد گفت: جناب امیر صاحب! ترا شاعری آورده ام خوش آهنگ و از زمانیکه دقیقی روی در نقاب زمین کشیده، کسی مثل او را ندیده است.

امیر فرخی را به حضور پذیرفته، بنواختش، سپس از وی دعوت به عمل آورد تا حضار مجلس شعرش را استماع فرمایند.

مرد روستایی برخاست و اولین شعرش را با آواز حزین و جان پرور به حاضرین مجلس تقدیم کرد که تأثیر عمیقی در وجود آنها پیدا کرد.

سپس قصیده بی را که در وصف داغگاه و تفریحگاه امیر از روی اظهارات خواجه عمید اسعد سروده بود، به آواز رساتر خواند. امیر که شخص سخن دان و شعر شناس بود از این قصیده حیرت کرده، او را مورد نوازش قرار داد و صلهء فروان برایش عطا کرد. امیر از خوشی و حیرت زیاد به گونهء طنز رو به فرخی کرده گفت: فردا صبح به گلهء اسپ ها رفته هر چند توانستی بگیر از آن تو خواهد بود.

سپیده دم فرخی به چراگاهء اسپ های مست و تیزی داخل شد، اسپ ها را یکسو و دیگر سو دوانید مگر یکی هم نتوانست بگیرد، بالاخره دستهء از آنها در رباط ویرانهء داخل شدند فرخی هم که بس خسته و مانده شده بود، دستار زیر سر نهاد و در دهنهء همان رباط به خواب رفت. چاکران امیر وقتی اسپ ها را بشمردند چهل و دو رأس بود. جریان را به امیر اطلاع دادند. امیر بسا خندید و گفت زمانیکه از خواب بیدار شد اسپ ها را به او هدیه کنید که شخص مقبل است.

بدین ترتیب فرخی به دربار امیر محلی چغانیان صاحب عزت و اکرام زیاد گردیده از شهرت و مقام خاص ادبی بر خوردار گردید و بعداً به

دربار شاهنشاه بزرگ محمود غزنوی راه یافت. غزنی در آن روزگاران مهد بزرگ علم، دانش، ادب، تهذیب و تمدن محسوب میشد. دربار سلطان محمود پناه گاه و پرورش گاه دانشمندان و عالمان معروف وقت بود، آنها خیلی ها مورد نوازش و تکریم قرار میگرفتند.

دیری نگذشت که فرخی از فیض استعداد رفیع، درایت و ذکاوت عالی در دربار سلطان محمود جایی و مقام ارجمندی کسب کرده، مورد توجه خاص سلطان قرار گرفت تا جاییکه سلطان بیست غلام سیمین کمر به خدمت او گماشت.

ایاز غلام خاص سلطان محمود غزنوی که سلطان دوستی و محبت مفروطی با وی داشت مجذوب شخصیت علمی و ادبی فرخی گردید، با دیده قدر و احترام به او نگرسته، ارج میگذاشت؛ این روابط و دوستی به مدارجی رسید که بالاخره سلطان در مورد فرخی مظنون شده او را مورد عتاب قرار داده، از پذیرفتن در حضورش منع کرد.

فرخی در این مورد قصیدهء زیبایی سروده و ضمن آن از سلطان به زبان شیرین و شیوا طلب شفاعت و آمرزش خواست، سلطان از استماع آن متأثر شده، او را مورد عفو و بخشش قرار داد و فرخی دوباره تقرب یافته، مقام و منصب قبلی اش را به دست آورد.

فرخی اغلباً در سفرها و جنگها سلطان محمود را همراهی میکرد، در مدح و ستایش فتوحات و کارنامه های افتخار آفرین سلطان قصاید شیرین و جالب می سرود، طور مثال در هنگام فتح سومنات که هم رکاب سلطان محمود بود، جریان این فتح و فوز بزرگ را در قصیدهء معروف سومنات چنان به زبان شیرین و دل انگیز استادانه و ماهرانه بیان کرده است که خواننده و شنونده را يك تصویر حقیقی از میدان کار زار

بدست داده، چنان مینمایاند که خود شخص در میدان کار زار اشتراک کرده، عملاً ناظر صحنه میباشد. فرخی بعد از وفات سلطان بزرگ محمود غزنوی به دربار سلطان مسعود و امیر محمد نیز جا و مقام ارجمندی داشته و خیلی ها مورد حرمت و احترام قرار میگرفت. سرانجام این شاعر بلند آوازه و سخن سرای بزرگ مرتبه در سال ۴۲۹ هجری قمری از دار فانی رخت سفر بست.

اشعار و زبان شعری فرخی به سادگی، روانی و نیرومندی کلام معروف بوده، با گذشت مدت زمان يك هزار سال یا کم و بیش با زبان دری کنونی هیچ نوع مغایرت ندارد، تا جاییکه يك فرد عامی هم به آسانی از تمام مزایا، خوبی ها و پند های ادبی آن مفهوم گرفته میتواند. در اشعارش استعاره، تشبیهات، کنایه، فنون ادبی، صنایع لفظی و معنوی را به انداز بسیار دل انگیز و ماهرانه گنجانیده، کمال فصاحت و بلاغت را داراست.

فرخی در شعر و ادب به مقام والای استادی صعود کرده بود. صاحب سبک عالی و نیرومند ادبی بود. برخی از مشخصات مکتب باستانی خراسانی را بالطایف و کویف ادبی مکتب عراقی امتزاج داده بود و سبک او طرز دلپسند و مشخص را اختیار کرده بود.

در بیان داستان مهارت عالی داشت و همچو مؤرخ دقیق و زیرکی انگیزه های کلی و جزئی وقایع و حوادث را با شیوهء نهایت خوبی ادا میکرد و صحنه های حوادث و اتفاقات بزرگ را در قصاید خود با چنان شیوهء مؤثر به تصویر می کشید که هر کس هنگام خواندن و شنیدن آن احساس میکرد که در آن صحنه حضور دارد و آنچه را اتفاق می افتد به چشم مشاهده میکند.

دیوان اشعار فرضی که چند بار به زیور طبع آراسته شده، در حدود ده هزار بیت دارد. دیوان او انواع مختلف شعر را در خود گنجانیده است، اما بیشتر محتویات آن قصاید طولانی است که طی آنها وصف کار نامه های حکمروایان وقت، درباریان آنها و شخصیت های شهیر و شرح وقایع تاریخی بیان شده است.

در اینجا نمونه بی از شعر او را به خوانش میگیریم:

ای دوستی نموده و پیوسته دشمنی  
در شرط ما نبود که با من تو این کنی  
دل پیش من نهادی و بفریفتی مرا  
آگه نبوده ام که همی دانه افگنی  
پنداشتم همی که دل از دوستی دهی  
بر تو گمان که برد که تو دشمن منی  
دلدادن تو از پی آن بود تا مرا  
اندر فریبی و دلم از جای بر کنی  
کُشتی مرا بدوستی و کس نکشته بود  
زین زار تر کسی را هر گز بدشمنی  
بستی بمهر با دل من چند بار عهد  
از تو نمی سزد که کنون عهد بشکنی  
با تو رهیت را چو به دل ایمنی نبود  
زین پس بجان چگونه بود بر تو ایمنی  
خرمن زمرغ گرسنه خالی کجا بود؟  
ما مرغکان گرسنه ایم و تو خرمنی

# منهاج السراج جوزجانی

ابوعمر عثمانی منهاج الدین معروف به قاضی منهاج السراج جوزجانی مؤرخ و دانشمند ممتاز کشور، در سال ۵۸۹ هجری قمری در فیروز کوه غور چشم به جهان گشوده است. پدرش مولانا سراج الدین مشهور به اعجوبه الزمان، از فضلاء و دانشوران نامی و از شخصیت‌های برجسته بی علمی و سیاسی دربار حکمروایان غوری پنداشته میشد. جدش امام عبدالحالق جوزجانی در عصر غزنویان از محل زادگاهش به غزنه رفته، در آنجا به سبب بصیرت و فهم علمی و سیاسی از جمله اشخاص معتمد دربار محسوب شده و با دختر ابراهیم غزنوی فرمانروای وقت پیوند جاودانی بست. به این ترتیب این خانوادهء علم دوست و دانش پرور نسل در نسل به دربار راه و روابط نزدیک داشتند.

بعد از اضمحلال امپراتوری غزنویان اعضای این خانواده به دربار غوریان راه یافتند و از احترام، عزت و صلاحیت زیاد بر خوردار گردیدند. هنگامیکه سلطان شهاب الدین غوری سلسلهء فتوحاتش را جانب نیم قارهء هندوستان آغاز نموده و شهر لاهور را از خسرو ملک آخرین حاکم غزنوی متصرف شد، پدر منهاج السراج را در آنجا به صفت

قاضی لشکر توظیف نمود. بعداً در سال ۵۹۱ هجری قمری امور قضایی بامیان و تخارستان را به او سپرد، سپس از جانب سلطان غیاث الدین غوری در سال ۵۹۲ هجری قمری در معیت یک هیئت درباری از راه مکران به دربار خلیفه بغداد ناصر الدین با الله فرستاده شد که در مسیر راه در نتیجه حمله ذردانه رهنان کشته شد. در این ایام منه‌اج السراج که سه سال داشت در محیط علمی و سیاسی دربار غوریان پرورش می یافت و زمینه خوب آموزش و پرورش برایش مساعد بود.

از بیانات و اظهارات منه‌اج السراج در طبقات ناصری چنین استنباط می‌گردد که الی سن ۲۲ سالگی در فیروز کوه غور بسر میبرد. علوم مروج وقت را در آنجا فراگرفته و بعداً به سفرهای دور و نزدیک آغاز کرده است.

موصوف به سلسله سفرهایش نخست به بست و از آنجا در سال ۶۱۳ هجری قمری به سیستان سفر کرد، در این حال فرمانروای آنجا ملک یمین الدین بهرام شاه از علم، فضیلت، دانایی و بصیرت علمی و سیاسی وی واقف گردید، او را خیلی تقدیر و تمجید نموده مورد احترام قرار داد. از همینجاست که ماموریت های علمی و سیاسی او آغاز می‌گردد. اظهاراتش چنین مینمایاند که در ۲۴ سالگی مسند پدر به وی محول گشت، بعد از سپری نمودن ۷ ماه وارد خراسان شد، این زمانی بود که قشون متجاوز و سفاک مغولها به رهبری چنگیز خان (سال ۶۱۷ ه.ش) حملات شان را بر گوشه و کنار خراسان آغاز کردند. در این هنگام منه‌اج السراج در تولک یکی از شهرهای مهم غور به سر میبرد. او مدت هشت ماه کامل علیه مغولها مبارزه کرده با اهالی آن یکجا از شهر دفاع کرد. در سال ۶۱۸ هجری قمری با دختری از اقاربش پیوند

حیات بست و تا سال ۶۲۲ در آن جا سکونت کرده در تمام جنگ هاییکه بین اهالی منطقه و قوای متجاوز مغول صورت گرفته سهم فعال و نقش مهمی را بازی کرده است.

در همین سال بنا بر خواست ملك ركن الدين محمد از تولك به خيسار رفته، از آنجا راهی فراه شد. بعد از مدت زمانی دوباره به خيسار آمد. از اينكه آتش جنگ در همه جا افروخته و زد و خورد ها ادامه داشت و در همچو حالات ناساز و نا به سامان زندگي تلخ و تلخ تر ميشد عرصهء زندگي تنگ و تنگ تر شده از تحمل بدر آمد. بناءً در سال ۶۲۴ هجری قمری به غزنی رفته از آنجا از طریق راه گومل خود را به سند رسانده بعداً به ملتان رفت. در آنجا ناصر الدين قباچه حکم میراند. موصوف از علم و فضیلت او قدر دانی به عمل آورده، او را به منصب قاضی لشکر فرزندش علاؤ الدین بهرام شاه تعیین نموده، در کنار آن مسئولیت رهبری مدرسهء فیروزی را نیز به وی واگذار شد.

بعد از گذشت اندک زمان سلطان شمس الدين التمش به ملتان تاخت و ناصر الدين قباچه را منهزم کرده، ملتان را از او بستاند.

التمش نیز منهای السراج را گرامی داشته، در دربار از حرمت و حیثیت خاص بر خوردار ساخت. منهای السراج در سال ۶۲۵ هجری قمری با سلطان موصوف به دهلی رفته و در سال ۶۲۹ هجری قمری به صفت امام و خطیب گوالیار معین شد. هنگام حکمرانی سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدين التمش دوباره عازم دهلی شد. در سال ۶۳۳ هجری قمری ریاست و رهبری مدرسهء ناصریهء دهلی برایش سپرده شد.

هنگامیکه سلطان معز الدين بهرام شاه به تخت پادشاهی رسید، مولانا منهای السراج را به حیث قاضی القضاة دهلی توظیف کرد.

بعد از این الی سال ۶۴۴ هجری قمری چندین مراتب به مناصب مختلف علمی و اداری عزت‌تقریر حاصل نمود. بدخواهان و مغرضین همیشه در پی آن بوده اند تا به حیثیت علمی و سیاسی او لطمه وارد کرده، وی را از صحنه کنار کشند، تا جاییکه حتی چندین بار بر او حملات قاتلاته کرده اند، اما او از این سو قصد ها و توطیه ها جان سالم بدر برده، نجات یافته است.

زمانیکه در سال ۶۴۴ هجری قمری سلطان علاؤ الدین زندانی شد و در حبس وفات کرد، به جایش سلطان ناصر الدین احمد فرزند سلطان التمش حاکم شد موصوف نیز مقام علمی، فضیلت و شخصیت مولانا منهاج السراج را بسیار گرامی شمرده، در سال ۶۴۹ هجری قمری او را به صفت قاضی القضاة تمام سرزمین هندوستان مقرر کرد. او تا سال ۶۵۱ هجری قمری این منصب عالی را عهده دار بود. مولانا منهاج السراج اثر مشهورش را به نام همین حاکم پیوند داده به (طبقات ناصری) مسمی کرد. ایامیکه الغ خان در امور دربار سلطان صلاحیت های بیشتر پیدا کرده و با سلطان نزدیک شد، مولانا که با او روابط نیک داشت نیز بیشتر از پیش صاحب اختیارات و زمام امور دربار گردیده و در سال ۶۵۲ به لقب عالی صدرجهان افتخار یافت. بعداً در سال ۶۵۳ هجری قمری برای با رسوم مقام قاضی القضاة تمام حکومت هندوستان بدو محول گردید که تا سال ۶۵۸ هجری قمری به این مقام عالی علمی و اداری پا برجا مانده از اختیارات و صلاحیت های کامل دولتی بر خوردار بود.

در همین سال ۶۵۸ هجری قمری موصوف کتابش را به پایهء اکمال رسانده است. از آن پس در مورد مناصب رسمی دولتی و واقعات

زندگی اش معلومات دقیق در دست نیست. نویسنده مشهور ایرانی سعید نفیسی در سالنامهء فارسی تاریخ وفاتش را ۶۹۸ هجری قمری وانمود کرده است. بعضی مؤرخین همان سال ۶۵۸ و برخی دیگر سال ۶۷۳ هجری قمری را تخمین کرده اند، لیکن بعد از تکمیل شدن «طبقات ناصری» در مورد واقعات زندگی وی دیگر چیزی گفته نشده است.

به هر صورت زندگی منهاج السراج الی سال ۶۵۸ در دهلی ثابت شده است و از مطالعات احوال زندگی اش در طبقات ناصری چنین برملا میگردد که نامبرده شخصیت مقتدر علمی، ادبی و سیاسی بوده از فیض دانش و بینش عالی به مراتب و مقام های ارشد اداری دربار وقت رسیده، از احترام و شهرت نیک اجتماعی برخوردار بود.

قاضی منهاج السراج جوزجانی علاوه بر آنکه در مسایل دینی و سیاسی درک و فهم عالی داشت، شاعر و تاریخ پرداز توانمندی نیز بود. او تاریخ جامع طبقات ناصری را که در سال ۶۵۶ آغاز و در سال ۶۵۸ هجری قمری تکمیل گردیده، با نثر زیبا و روان دری در بیست و سه فصل نوشته و آنرا با اشعار شیرینش زینت بخشیده است.

در مورد پیدایش جهان و انسان، انبیاء علیهم السلام، زمامداران ساسانی، تاریخ اسلام الی خلفای راشدین، و بعد از آن دربارده حکمرانان کشور باستانش افغانستان (خراسان): طاهریان، سامانیان، صفاریان، غزنویان، غوریان و حکومت های مقتدر افغانی در هند در عصر خودش بحث های جالب و تاریخی دارد که بر اساس مأخذ کتب معتبر تاریخی، چشمدید ها و باز دید ها و گرفتن حقایق از منابع مؤثق نگارش یافته، به حیث یک تاریخ معتبر و پر ارزش به یادگار مانده است.

این اثر کمیاب تاریخی که از جمله تاریخ های معتبر و گرانبهای وطن محسوب میشود، به زبان های انگلیسی و اردو نیز ترجمه شده، در هندوستان، انگلستان، ایران و پاکستان چاپ شده است.

در افغانستان در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی از طرف انجمن تاریخ افغانستان در دو جلد با تعلیقات علامه عبدالحی حبیبی چاپ و انتشار یافته است.

# آمنهء فدوی

نامش آمنه و در اشعار خود فدوی تخلص می کرد. این شاعرهء بلند آوازه به تاریخ ۱۷ ربیع الاول سال ۱۲۷۶ هجری قمری در شهر کابل تولد یافته، پدرش سردار نورمحمدخان در دوران زمامداری امیر عبدالرحمن خان حاکم قندهار و مادرش دختر سردار محمد اکرم خان فرزند امیر دوست محمدخان بود.

آمنه يك زن صابر و شکیبا بود. چنانچه آورده اند در هنگامیکه هنوز طفل هفت ساله، بیش نبود در گلوی غدودی پیدا شد، طبیبان وقت بدون دواى بیهوشی جراحی اش کردند. مریضهء كوچك با وجود درد طاقت فرسا آه هم نکشید و حتی از هوش هم نرفت.

او در طفولیت علوم مروج دینی و قرآن شریف آموخت. مفسر و محدث خوبی بود؛ در کنار آن نظر به علاقه مندی خاص که با ادبیات داشت، از آثار منظوم و منشور ادبی مطالعهء عمیق کرد، علاوه بر آن دارای قریحهء عالی شعری بوده و در جوانی به سرودن شعر آغاز کرد. او نویسنده و ادیب توانمندی نیز بود.

این خاتون دانشمند در جوانی به عقد نکاح سردار محمد سرورخان نواب خیل در آمد. اما این پیوند دیری نپایید و شوهرش وفات کرد. بعد از مدت چند به نکاح سردار عبدالحبیب خان محمد زایی در آمد. بعد از وفات شوهر دوم آمنه به کلی تنها ماند. در یکجا به سر نمیبرد، گاهی در خانه برادرش و گاهی در خانه خویشاوندان خود میزیست. امیر عبدالرحمن خان بنا بر احترام خاص که به او داشت سالانه پنجمصد روپیه کابلی معاش برایش مقرر کرده بود.

نویسنده کتاب «د افغانستان نومیالی» در مورد شخصیت علمی، ادبی و اجتماعی او چنین مینگارد: «آمنه خانم با ادبیات دری علاقه مندی خاص و مفراطی داشت. از جمله زنان نامور، تعلیم یافته و فاضل عصر خود محسوب میشد؛ افکار و نظریاتش را با نظم و نثر دری بیان میداشت».

از مطالعه آثار و افکار آمنه فدوی چنین میتوان بیان کرد که او يك زن عالم، فاضل، عارف و شاعر بلند مرتبه بوده، از استعداد وافر ادبی هم در شعر و هم در نثر برخوردار بود. در صنایع لفظی و معنوی مطالعه عمیق و تسلط کامل داشت. افکار تصوفی و عرفانی، محبت، احساسات و نارسایی های جامعه را چنان بالفاظ شیرین، روان و رنگین زیبایی میبخشید که روح هر درد مند را شادی سکون و طراوت میبخشید.

این خانم در اواخر حیات خود بسیار عابد و تهجد گذار و تارك دنیا گردید. دوبار به سفر حج بیت الله شریف نایل گشت. اما عاقبت مرتبه دوم در هنگام بازگشت به وطن در سال ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ هجری شمسی در خارج از شهر بیت المقدس در اثر چپه شدن موتر جان به حق سپرد. جنازه او را در بیت المقدس در جوار زیارت

حضرت بلال (رض) به خاک سپردند. در کابل پایتخت کشور، مکتب اناث (لیسه آمنه فدوی) به یاد بود و تجلیل از این خاتون معروف و عالم نامدار نامگذاری شده است. در اخیر نمونه یی از شعر و نثر او را طور جداگانه خدمت تان پیش مینمایم:

تا نظر در چمن وضع جهان واکردم  
 ستمی بود که بر دیدهء بینا کردم  
 نه چمن رنگ وفا داشت، نه گل بوی بقا  
 حیرت آلوده، به هر سو که تماشا کردم  
 شوخ چشمی چو کردم، بسی شرمیدم  
 هر متاعی که ازین سفله تمنا کردم  
 گریه محشر زمن از حاصل دنیا پرسند  
 گویم: افسوس، همه خواهش بیجا کردم  
 ذره یی نیست به کف، زین سفر دور و دراز  
 عفو خواهم ز خدا آنچه خطاها کردم  
 (فدوی) بار خجالت بکشی روز جزا  
 ز آنکه در عالم فانی چه مهیا کردم؟

### نمونهء از نثر:

«حمد و ثنای بی شمار، نثار بارگاه حضرت آفریدگار، خالقی که شمع قامت انسان را به نور باصره بر افروخته است و در دل پاکان خود هرچه ماسوای آن بود سوخته. پادشاهی که به دست عملهء صبا قامت سرو را پیراسته است و قمری بینوا سوختهء جان عشق اوست که نمی نالد و بریان است. هر دیدهء که محو جمال الهی نشد بردوخته باد و هر دلی که در محبت او قرار نگرفت سوخته باد، برب العباد.»

سالیان مدیدی علاوه بر امامت دربار، مشاورت علمی و ادبی نیز به او محول گردیده بود. بر اساس دانایی، علم و فضل از اثر و رسوخ کامل برخوردار شده، مورد توجه خاص قرار گرفت.

قاری صاحب در ابتدای جوانی به سرودن شعر و نویسندگی آغاز کرد، افزون بر آن به تدریس و تعلیم علوم و فنون دینی و ادبی نیز ادامه داد و تا پای جان این پیشهء مهم را با درایت، لیاقت و شایسته گی به انجام رساند. زمانیکه امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۳۱۴ هجری قمری وفات کرد، امیر حبیب الله خان فرزندش جانشین وی گردید. دور استبداد و اختناق به پایان رسید. نظام جدید به خاطر عام ساختن تعلیم و تربیهء عصری لیسهء عالی حبیبیه را تأسیس کرد. استاد قاری عبدالله افتخار بودن در قطار اولین استادان و آموزگاران آنها کسب کرده، سالهای متمادی به صفت مدرس و وظیفه انجام داده است. علاوه بر آن مدتی استاد در مکتب حربی و بعداً در دیگر ادارات و موسسات تعلیمی و فرهنگی در قسمت تعلیم و تربیهء اولاد وطن خدمات شایان و قابل قدر فرهنگی انجام داده اند.

استاد اکثراً با امیر حبیب الله خان در سفرهای داخلی همسفر بوده، حتی يك بار به همراهی سردار عنایت الله خان معین السلطنت به هند برتانوی الی کلکته نیز رفته است.

استاد در دور زمامداری اعلیحضرت امان الله خان در معارف و مطبوعات کشور به خدمات علمی و فرهنگی خویش کما فی السابق ادامه داده و بعد از بحران داخلی در دورهء حکمروایی نادرخان وظیفهء تدریس فرزند و ولیعهدش (محمد ظاهر خان) بدو سپرده شد. وقتی در آن ایام انجمن ادبی کابل تأسیس گردید به عضویت آن نیز پذیرفته شد.

در این هنگام استاد در اثر کهولت سن و يك عمر خدمت در راه تربیهء اولاد کشور، از ادامهء وظیفه در چوکات رسمی معارف تقاعد

داده شده، به تحقیقات و پژوهش های علمی و ادبی مصروف شد. از آن پس نوشته ها و اشعار استاد در ارگان های نشراتی انجمن ادبی، مجله کابل و دیگر ادارات نشراتی کشور در قالب مقاله و آثار فوق العاده وقتاً فوقتاً چاپ و به نشر میرسید.

استاد در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی در دوره سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به لقب بزرگ "ملك الشعراء" افتخار یافته، بعداً در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی به خاطر بزرگداشت از خدمات تعلیمی و علمی به معارف کشور موفق به اخذ نشان پر افتخار درجه دوم معارف گردید.

استاد بیشترین بخش حیاتش را صرف ماموریت های رسمی و دولتی کرده، با اراکین دولتی و درباری روابط نیک و دوستانه داشته و مورد اکرام و احترام خاص قرار میگرفت. اکثر مامورین عالی رتبه، دولتی، اعضای خاندان سلطنتی و افسران نظامی افتخار شاگردی او را نصیب شده اند.

استاد زنده گی آرام داشت و از امکانات خوب مادی بر خوردار بود. مگر او هیچگاهی به زنده گی درباری، مادیات، ظاهر پرستی و تجمل علاقه نداشته ارزشهای معنوی را از همه چیز مقدم تر میشمرد. خداوند(ج) وی را علاوه بر توانمندی علمی، فکری و ادبی؛ باتواضع، حلم و تقوا آراسته بود و او مثال بینظیری از اخلاق حمیده محسوب میشد.

استاد قاری عبدالله مدت ۵۵ سال در عرصهء تعلیم و تربیه و مطبوعات کشور به تعلیم و تربیت علمی و عملی اولاد وطن مصروف بوده، از این طریق خدمات فراموش ناشدنی و گرانبهایی برای کشور انجام داده اند.

استاد علاوه بر تألیفات کتب برای مکاتب معارف و دارالمعلمین کتاب های خوانش زبان دری، ادبیات، صرف و نحو، صدها

مقاله، علمی و تحقیقی که در وقت و زمانش از طریق مطبوعات کشور چاپ و به نشر رسیده و تعداد دیگر از کتب و آثار را به رشته نگارش در آورده اند و تعدادی هم زیب ترجمه یافته اند که در اینجا صرف با ذکر نام آن ها اکتفا میکنیم:

۱- دیوان اشعار «که چندین بار در داخل و خارج کشور زیور

چاپ یافته است.»

۲- سیرت نبوی (ص) ۳- منطق امام غزالی (ترجمه)

۴- سراج الصرف ۵- سخندان فارس (ترجمه)

۶- اشهر مشاهیر ادبای شرق (ترجمه) ۷- سراج النحو

۸- تاریخ و جغرافیای افغانستان ۹- فصوص الحکم (ترجمه)

که هر کدام به جای خود قابل یاد آوری و ستایش بوده، ذوق علمی، ادبی و استعداد عالی قاری صاحب را اثبات میکند.

این خادم بزرگ تعلیم و تربیه و مطبوعات در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی در نهم برج ثور، روز جمعه، مبارک به عمر ۷۵ ساله گی در کابل دار فانی را وداع گفت. روحش شاد باد.

نمونه، از شعر او را خدمت تان تقدیم میکنیم:

پنجه، شور جنون پاره گریبانم کرد باز سودای کسی بی سرو سامانم کرد

دیده را شام غمت رخصت اشکی دادم آنقدر ریخت که تن غرقه، طوفانم کرد

سخن روی تو یا او بمیان آوردم رخت چندان خود آینه که حیرانم کرد

ماجرای غم پنهان تو گفتم به سرشک گشت غماز و از این گفته پشیمانم کرد

نیست در سر هوس جلوه، رنگین بهار شعله، خویش ز گل داغ گلستا نم کرد

بی وفایی گلی یاد من آمد قاری

مضطرب ناله، بلبل بگلستانم کرد

مستوفی الممالک خواند. در چهارده سالگی جهت تحصیلات عالی و منظم دینی در کابل به مدرسه (میزان التحقیق) شامل شده و در اینجا از عالمان بزرگ و جید دینی مولوی عبدالرب، مولانا قیام الدین و مولوی گل آخونزاده علوم دینی، ادبی و فنون دیگررا آموخت و در جوانی به مقام عالی علمی رسید.

بهایی جان پس از آموزش علوم به طریقه نقشبندیه که همه بزرگان اعضای فامیلش پیروان آن بودند، روی آورد. دیری نگذشت که از برکت علم و ریاضت بر مسند پیری نشست.

در چرخ ولایت لوگر سکونت اختیار کرده، خیلی ها عقیدتمند شخصیت روحانی و شهیر مولانا یعقوب چرخ‌گریدید.

در اینجا خانقاهی ساخت که اغلب در آن مصروف عبادت و ریاضت بود. به سرعت در منطقه به حیث يك شخصیت علمی، عرفانی، روحانی و ادبی تبارز کرده از شهرت کافی برخوردار شد. مردم از دور و نزدیک نزدش می آمدند و از فیوضات علمی، عرفانی، روحانی و ادبی او مستفید میشدند.

بهایی جان در پهلوی سلسله علمیت، طریقت و روحانیت در میدان شعر و ادب هم صاحب ذوق عالی، علم مفرط و استعداد پُر شور بود، به زبان های پشتو و دری اشعار و پندهای شیرین گفته است.

بهایی جان در ایام کودکی به شعر گفتن آغاز کرده بود در آن زمان چون مصروف آموختن علوم دینی بود اشعارش را پنهان نگه میداشت، تنها به آن دوستان خود نشان میداد که به شعر و ادب علاقه داشتند.

اگرچه در آن زمان در ذهنیت عامه و مخصوصاً به نظر بعضی استادان او، شاعری يك عمل ناروا، بی مفهوم و بی سود خوانده میشد؛

لیکن بهایی جان نه تنها تحت تاثیر این طرز تفکرات نیامد، بلکه با ذوق و شوق کامل به مطالعه آثار منظوم و منثور ادبی ادامه داد. در شعر و ادب توانمندی و استعداد شاعرانه، فهم و معلوماتش تاحدی زیاد شد که به مقام استادی رسید.

اشعار پرسوز و ساز او درگرد و نواح انعکاس کرده، وی را منحیث يك شاعر مقبول و مشهور تبارز داد.

بهایبى جان به زبان های پشتو و دری دوگونه شاعری کرده است: یکی شاعری دیوانی و عروضیست که از آثار ادبی و شاعران کلاسیک به زبان های پشتو، دری و عربی تقلید کرده و در وزن های عروضی و فنون ادبی شکل شعری و قالبهای معنوی، فهم و استعداد ادبی و شاعرانه خود را به امتحان گذاشته است.

دیگر آن اشعار مردمی است که بخش اعظم شاعری بهایی جان، به خصوص اشعار پشتوی او از خوبی و زیبایی آن بهره مند بوده و در مطابقت با فورم و آهنگ ادب مردمی (فولکلوری) پشتو سروده شده است.

مطالعه اشعار بهایی جان می رساند که او در هنر موسیقی هم دارای استعداد و دانش کافی بوده است. از همین رو بیشتر اشعار او با سر و آهنگ موسیقی محلی تطابق داشته و هنرمندان محلی محافل سرور و خوشی را با زمزمه کردن آنها گرم نگه میداشتند. آهنگ ها و تصنیف های محلی بهایی جان در کابل، غزنی، لوگر و پکتیا شهرت ویژه کسب نموده و از محبوبیت زیاد برخوردار است.

بهایبى جان دارای طبع آزاد و روان بود، اکثر اوقات نشست های عرفانی و ادبی تشکیل میداد که مریدان و علاقه مندان طی آن از بحث

ها و صحبت های شیرین و سودمند او بهره مند می شدند و لذت می بردند. بهایی جان اگر از يك طرف با زبان شیرین شعر، درسهای اخلاقی میدهد از جانب دیگر پندهای غیرت، همت و صداقت را با زبان دلپذیر ارائه میکند؛ از روی بسیاری بدبختی ها و شقاوت های اجتماعی پرده بر میدارد و با وضاحت تمام روی آنها انگشت انتقاد می گذارد.

در اشعارش شورو غوغای عشق چنان موج است که راهیان طریق عشق حقیقی در آن نکات عرفان، تصوف، طریقت و سلوک می یابند و سوزنده گان درد فراق و هجران عشق مجازی تصویر های غم انگیزی از راز های عشق، غمهای فراق، درد و سوگ جدایی را در آن می بینند. اینهاست که برای بهایی جان محبوبیت دلپسند اجتماعی بار آورده است. گذشته از این بهایی جان يك شاعر چیره دست، توانمند، نویسنده و خطاط خوب بود. شمار آثار نظم و نثر او به بیست اثر میرسد. بعضی آثار او در زمان حیات و تعدادی آنها بعد از مرگش زیور چاپ یافتند و تعدادی هم چشم به راه چاپ هستند.

در اینجا صرف با یاد آوری از آنها اکتفا میکنیم:

### الف: آثار چاپ شده:

- ۱- کلیات بهایی جان (دیوان اشعار پشتوست که در سال ۱۳۳۲ هجری شمسی از طرف پشتو ټولنه چاپ شده است).
- ۲- جزئیات.
- ۳- چهارده معصوم، مجموعه یی از اشعار دری و پشتو.
- ۴- چراغ المریدین، مسایل تصوفی و طریقهء نقشبندیه به زبان دری.
- ۵- درة العاشقین، مجموعه یی از اشعار دری و پشتو.
- ۶- چلتار مدینه، مجموعه یی از اشعار دری و پشتو.

## ب: آثار چاپ نشده:

- ۷- رودبارِ نئی.  
 ۸- روضه الشعراء.  
 ۹- برگ بهاری چهاربیتی های دری.  
 ۱۰- ارغوان.  
 ۱۱- مناره، چهاربیتی های پشتو.  
 ۱۲- فرخادی.  
 ۱۳- مراسله بهاری.  
 ۱۴- دیوان بهایی.  
 ۱۵- ساقی نامه.  
 ۱۶- غزلباغ.  
 ۱۷- آسمان حسن.  
 ۱۸- نارونور.  
 ۱۹- اسرار مدینه.  
 ۲۰- انوار مدینه.

این شخصیت روحانی، شاعر و ادیب معروف به تاریخ اول برج قوس سال (۱۳۵۱ هجری شمسی-۱۳۹۳ ه ق) به عمر ۷۵ سالگی در غزنی وفات، و طبق وصیت خودش در جوار زیارت حکیم سنایی غزنوی به خاک سپرده شد.

در اینجا يك يك نمونه از شعر دری و پشتوی او را خدمت تان تقدیم میکنیم:

## پرفشانی

نفس بد مملکت این دل نا شاد گرفت  
 کعبه راخوش به رضا لشکر بغداد گرفت  
 زادن و مردن تن خسته چه معنا دارد؟  
 جامهء فاخره با عادیتم داد گرفت  
 ای که در دام اجل رفته گرفتار شدی  
 پرفشانی که نمودی همه را باد گرفت  
 چون درختان چمن میوه به تاراج ربود  
 چادر سبز بهاری، قد شمشاد گرفت  
 می شود کان هنر، همسرلقمان حکیم  
 هر که ازبی ادبان درس ادب یاد گرفت  
 بادشاهان همه در سلسلهء تاج نگین  
 اهل دل ترك وطن خاطر آزاد گرفت

دست من زیر زنج سربه گر بیان رفته

ای بهایی چکنم تیشه که فرهاد گرفت!

خانواده، سلطنتی را خطاطی مینمود و فرمانروای وقت را هم اکثراً در سفرها همراهی میکرد. استاد محمد ابراهیم خلیل در جریان اغتشاشات داخلی سال ۱۳۰۷ ه.ش (دوره، حکومت امیر حبیب الله کلکانی) خانه نشین شده در سال ۱۳۰۸ ه.ش در دوره، زمامداری محمد نادر خان مدت زمانی در هرات به صفت مدیر محاسبه، ریاست تنظیمیه کار کرد. زمانیکه در سال ۱۳۱۲ ه.ش در شرکت نو تأسیس سهامی افغان توظیف گردید و هنوز از ماموریتش در اینجا دیری نگذشته بود که روی يك حادثه، تصادفی راهی زندان شد.

حادثه طوری به وقوع پیوست که: صدراعظم وقت (محمد هاشم خان) عموی پادشاه اکثراً به دیدار نور المشایخ فضل عمر مجددی که درگذر قاضی فیض الله در شهر کهنه، کابل میزیست، میرفت. خانه، استاد محمد ابراهیم خلیل نیز در آغاز این کوچه بود. حوالی ظهر روز بود، موتر سواری صدراعظم از این گذر در حال گذر بود که ناگهان پارچه سنگ بزرگی از سر بام، جاییکه اطفال استاد مشغول بازی بودند بر سر موتر موصوف فرود آمد. این رویداد عجیب و تصادفی از جانب حکومت وقت سو قصد به جان صدراعظم پنداشته شد. پولیس ابتدا محله را در محاصره قرار داده بعد از کاوش و جستجو بالاخره دریافتند که استاد در منزل نه بلکه در دفتر کارش میباشد. اورا مستقیماً از آنجا به جرم سو قصد به جان صدراعظم و ارتباط با اعلیحضرت شاه امان الله خان راهی زندان ساختند. مگر استاد در سال های توقیفش نیز آرام نه نشسته و لحظه بی هم از مطالعه و تحقیق فرو نگذاشت؛ حتی به زندانیان و محبوسین دیگر علوم دینی، ادبی و فنون مختلف را تدریس میکرد. استاد در سال ۱۳۲۰ ه.ش پس از رهایی از زندان به حیث مدیر

مامورین ریاست مطبوعات و در سال ۱۳۲۲ هجری شمسی به صفت عضو انجمن تاریخ مقرر شد. بعداً برای مدت چند مدیریت مجله آریانا بدو سپرده شد. او بعد از ۱۶ سال خدمات شایسته علمی، ادبی، مطبوعاتی و تحقیقی در این اداره علمی، تاریخی و فرهنگی در سال ۱۳۳۹ هـ ش به تقاعد سوق شد. استاد بعد از آن نیز تا آخرین دقایق حیاتش به مطالعات علمی، ادبی، تاریخی و تحقیقی پرداخته، در ایجاد آثار هنری و خطاطی تا پای جان کوشید و اکثراً در سفرها و سیاحت های داخلی و خارجی نیز در این رابطه مشغول بوده است.

ابراهیم خلیل علاوه بر آنکه عالم جید دین بود، شخص صاحب معلومات و پُر مطالعه نیز بود او در هنر خطاطی استاد زبردست و بی نظیری بود در این هنر صاحب تصانیف بی شمار بود و تلامذ زیادی تربیه کرده است. مجموعه از خطاطی های او به نام «مجموع خطوط» زیور چاپ یافته است.

استاد مدت يك سال در دار المعلمین کابل، دو سال در لیسه عالی ابن سینا و چهار سال دیگر در کورس های مالی و اداری ریاست حقوق به تدریس خطاطی و ادبیات به صفت آموزگار وظیفه انجام داده است. همچنان استاد دارای قریحه عالی ادبی بوده، شاعر چیره دستی نیز بود. مجموعه اشعار استاد تحت عنوان «کلیات خلیل» در پنجصد صفحه با تیراژ کثیری زینت چاپ یافته است که از نظر شکل و معنی آراسته با صنایع لفظی و معانی عالی ادبی، علمی، عرفانی، تصوفی، اخلاقی و دیگر مسایل اجتماعی بوده، با چنان جلوه های رنگین و زیبا بیان گردیده است که گویا آوازی است که از اعماق قلب او برمیخیزد، لبیک به فریاد های درد مندان جامعه بوده، ذهن شونده را متأثر ساخته، درقلب او ته نشین میگردد و تأثیر بسزایی در شنونده به جا میگذارد.

همین خصوصیت شاعری او از مقبولیت خاص اجتماعی برخوردار بوده، ارزش ویژه ادبی به او میبخشد و به صفت يك شاعر شیرین کلام، اشعارش علاقمندان بی شمار دارد. ابراهیم خلیل، نویسنده، محقق و مؤرخ چیره دستی هم بود. علاوه بر يك تعداد مقالات علمی، ادبی، تاریخی و اجتماعی او که اکثراً از طریق وسایل ارتباط جمعی کشور چاپ و نشر شده، يك تعداد آثار معتبر چاپی نیز از او به یادگار مانده است که در اینجا صرف به ذکر نام آنها اکتفاء میکنیم:

۱- شرح حال عارف معروف سلطان ابراهیم بلخی (رح).

۲- شرح حال امیر خسرو بلخی الدهلوی.

۳- شرح حال شیخ سعد الدین انصاری (رح).

۴- رساله، مزارات کابل.

۵- رساله، مزارات بلخ.

۶- رهنمای حج.

۷- رساله، در فن استخراج تاریخ در نظم.

۹- رساله، رهنمای خط.

استاد ابراهیم خلیل در علم نجوم هم صاحب معلومات و مطالعه وسیع بود و در فن رمل دست بلند داشت.

او بر علاوه مصروفیت های علمی، ادبی و هنری يك سیاح و جهانگرد نیز بود و به سیرو سفر علاقه مفراط داشت. استاد ابراهیم خلیل نه بار از طریق زمین و فضا به ادای فریضه حج پرداخته و به کشورهای مختلف جهان سفر کرده و از بسیاری ولایات کشور نیز بازدید به عمل آورده بود.

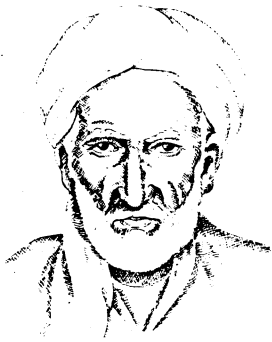
استاد با وجود برخورداری از سرمایه بزرگ علمی و ادبی، تمثال بارز حُسن اخلاق، حلم، فروتنی، زهد و ریاضت هم بود.

از درد مردم و جامعه متأثر، وطن دوست و اجتماعی بود که این اوصاف از مطالعه آثار و افکارش به وضاحت معلوم میشود. استاد که درواپسین سال های عمر نعمت بینایی اش را از دست داده بود، چون حافظ قرآن بود، بیشتر اوقات به تلاوت کلام الله مجید مصروف میبود. استاد محمد ابراهیم خلیل روز یازدهم میزان سال ۱۳۶۷ هـ ش به رفته گان پیوست و در شهدای صالحین کابل به خاک سپرده شد. روحش شاد باد.

اینک نمونه از کلام او را خدمت تان تقدیم میداریم:

### فیض کاملان

تا نفاق آیا چه پیش آرد پس از ما بر بشر  
 کاش يك دیدن قدر، از خاک بر داریم سر  
 از وفا و از محبت نیست در مردم نشان  
 از شفقت و زمروت نیست در عالم اثر  
 نخوت دنیا فرو برده است قارون را به خاک  
 هوش اگر داری مشو مغرور جاه و مال و زر  
 از گل و باغ و بهار و ساز و مهتاب و شراب  
 صحبت یاران صافی دل بود جانبخش تر  
 تلخی بسیار دارد در کمین مال حرام  
 گرچه مردم میخورندش صورت شیر و شکر  
 ای یگانه گوهر دریای حُسن از شوق تو  
 گشته ام چون دام ماهی، دیده از پاتا بسر  
 مرد میباید که فیض از کاملان گیرد خلیل  
 نیست گر غواص از دریا برون ناید گهر



## صوفی غلام نبی عشق‌ری

غلام نبی مشهور به صوفی عشق‌ری، شاعر توانمند و شیوا زبان در سال ۱۲۷۱ هـ ش در چهلتن ولسوالی پغمان ولایت کابل چشم به جهان گشود.

پدرش عبدالرحیم به خاندان بازرگانان مشهور که از افغانستان به بخارا و هندوستان اموال تجارتي صادر و وارد میکردند، منسوب بود. یکی از (تاجران) مشهور این خاندان شیر محمد است که به (داداشیر) مشهور بوده زمانی هم وکیل التجار افغانی در پشاور بود.

عشق‌ری هنوز پنج سال داشت که پدرش وفات کرد و کمی بعد از آن مادرش نیز دارفانی را وداع گفت و او در کودکی تپانچه، یتیمی و بی کسی به روی خورد.

سرپرستی و تربیت او را مامایش عبدالقادر به دوش گرفت. علوم دینی را طور غیر منظم و پراکنده تا حدی آموخت، نظر به علاقه مندی خاصی کلیات و اشعار شعرای شهیر زبان دری مانند: سعدی، حافظ، جامی، بیدل و دیگران را مطالعه کرد، در اوایل جوانی به همراهی مامایش به کاروبار بازرگانی و تجارت پرداخت، در جریان این سفرها به

ولایات شمالی نیز رفته است. مدتی در شهر مزار شریف اقامت گزیده و دوباره به کابل بازگشته است. مولانا خال محمد خسته نویسنده «معاصرین سخنور» در این مورد مینگارد: عشق‌ری مدت زمانی در مکاتب ابتدایی کابل به صفت آموزگار ایفای وظیفه نمود. بعد از چندی آموزگاری را ترك گفته به شغل دوکانداری روی آورده است.

عشق‌ری هنوز جوان بیست و دو ساله یی بیش نبود که کاسهء صبرش از درد تنهایی، بی بضاعتی و علاقمندی ویژه به شعر و ادب لبریز شده، اولین پارچه شعرش را در سال ۱۲۹۳ هجری شمسی به تخلص عشق‌ری سرود که از لحاظ وزن و قافیه برابر و مملو از احساسات بود، هیچ تصور نمیشد که این اولین شعر او بوده باشد. بعد از آن اشعار او به مطبوعات راه یافت و گاهگاهی از طریق وسایل ارتباط جمعی کشور به نشر میرسید، با وجود آنکه عشق‌ری زنده گی ساده و فقیرانه داشت و هیچ گاهی طالب مقام و شهرت نبود، با آنهم زود در میان حلقهات ادبی شهر کابل و نزد مردم به حیث يك شاعر شیرین سخن و محبوب تبارز کرد.

عشق‌ری تقریباً ۲۶ سال در کوچهء سنگ تراشی کابل دوکان نصور فروشی داشت. بعداً در سال ۱۳۳۵ هجری شمسی به صحافت شروع کرد و تا آخر حیات به این پیشه ادامه داد.

اگر در ابتداء دوکان نصور فروشی بود یا بعداً دوکان صحافت در حقیقت هر دو مراکز ادبی بودند که شاعران و ادیبان در آن اجتماع کرده، به بحث ها و کاوش های مفید در رابطه به شعر و شاعری و دیگر مسایل ادبی و عرفانی میپرداختند. عشق‌ری با استعداد عالی شعری، اخلاق نیک، طبع حلیم و شخصیت عزیز و گرمی اش چنان در قلب مردم جای

گرفت که حتی بزرگترین ادیبان و عالمان دینی و استادان معروف وقت چون: ملک الشعراء قاری عبدالله، استاد عبدالحق بیتاب، محمد انور بسمل، مولانا خال محمد خسته، شایق جمال و دیگران به دوکان او رفته در بحث‌های ادبی و عرفانی اشتراک می‌ورزیدند. عشق‌ری چون ازدواج نکرده و اولاد نداشت. فلهمذا از دوکانداری کدام طمع و توقع منفعت و سود نداشت، زندگی فقیرانه، صوفیانه و عرفانی اختیار کرده همه زندگی اش را بدین منوال در بی بضاعتی و فقیری سپری کرده است. در دوکانک او که در حقیقت یگانه محل بود و باشش به شمار میرفت، دوستان و ارادتمندان او گرد هم می‌آمدند، بزم‌های ادبی و عرفانی تشکیل میدادند؛ از آن لذت می‌بردند و روح و جسم‌شان احساس آرامش میکرد.

عشق‌ری به هر نوع زیب و زینت و ارزشهای مادی دنیا بی توجه بود. تنها به معیارها و ارزشهای اخلاقی و معنوی الویت قابل بود، چنانچه این همه ارزشها در اشعار او نیز عمیقاً انعکاس یافته‌اند. اساس بوستان شاعری او کاملاً سرشار از همین گلها است.

عشق‌ری هرگز شعر و شاعری اش را در خدمت زور و زر قرار نداده است. زنده‌گی صوفیانه، عارفانه و فقیرانه او را در برابر همه ارزشهای مادی چنان بی پروا ساخته بود که حتی هنگام وفات شهزاده محمد اکبر فرزند بزرگ محمد ظاهر شاه، که وزارت دربار از همه شاعران دعوت کرد تا در مرگ این شهزاده مرثیه بخوانند آورده‌اند که به عشق‌ری نیز دعوتنامه فرستاده شده بود ولی او از آمدن اجتناب ورزید. هنگامی که علت پرسیده شد فرمود:

«من در حیات خود گهوارهء زرین، پرده های منقوش، لباس های ابریشمی و دیگر ناز و نعمت ها را ندیده ام که اکنون در ماتم شهزاده از آنها توصیف کنم. من شاعر مردم هستم، از من در مورد زندگی دوکاندار، موجی (کفش دوز)، حمال و دیگر اهل کسبه پرسید تا در مورد زنده گی آنها مرثیه بنویسم زیرا زندگی آنها زنده گی من است...»

زبان شعر صوفی عشق‌ری شیرین و روان است. اگر باریکی های سلوک و عرفان را به بیان می گیرد یا از نکته های دلپذیر اخلاقی سخن میگوید، دردهای اجتماعی و انگیزه های آنرا بر می شمارد و یا از رمز و راز های عشق و دلباختگی یاد میکند، در همه احوال با زبان مردم مکالمه می کند و محاورهء اجتماعی را به خدمت شعر می‌گمارد. او استادانه برتن انتقادات جدی از نارسایی های اجتماعی، لباس طنز و نیشخند می پوشاند و آنرا همراه با شور و احساس بی آرایش شاعرانه، چنان دوستداشتنی و پذیرفتنی عرضه می کند که صداقت و صفای باطن او در آن با وضاحت و برجستگی می درخشد. از همین رو مردم شعر و شاعری او را صمیمانه پذیرفته و شهرت و محبوبیت را بیدریغ نثارش کرده اند. مجموعه های منتخب اشعار صوفی عشق‌ری «از خاک تا افلاک عشق» و «کلیات صوفی عشق‌ری» چندین بار در کابل، ایران و پشاور زینت چاپ یافته است.

صوفی غلام نبی عشق‌ری شاعر و صوفی بلند آوازه پس از ۷۰ سال شاعری بالاخره روز ۹ سرطان سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به عمر ۸۷ ساله گی دارفانی را پدروود گفته به جاویدانه گی پیوست، جنازهء او توسط جمعی از دوستان و ارادتمندانش در شهدای صالحین به خاک سپرده شد.

در اینجا نمونه بی از شعر او را خدمت شما تقدیم میکنیم:

ای ز خیال عارضت تارنظر به پیچ و تاب  
 وی ز حدیث کاکلت سنبل تر به پیچ و تاب  
 موی سیاهت ای صنم و د چه عجب فتاده است  
 حلقه بحلقه خم به خم تابه کمر به پیچ و تاب  
 تو شك مخملی تو برق زند بدیده ام  
 زیر سر تو نازنین بالش پربه پیچ و تاب  
 از فلك چهارمین مشتری تو گشته اند  
 دور تو دور میخورد شمس و قمر به پیچ و تاب  
 پهلوی غیر کم نشین ای بت من که از حسد  
 میچکدازد و چشم من خون جگر به پیچ و تاب  
 شمع صفت تمام شب سو زوگداز داشتم  
 دود بر آمد ز دلم وقت سحر به پیچ و تاب  
 طوق طلا و نقره را آن صنم از غرور حسن  
 کرد حمایل گلو شیر و شکر به پیچ و تاب  
 مار صفت کمند زلف از دو طرف خمیده است  
 کلچه زده بدور آن رنگ دگر به پیچ و تاب  
 عین خرام سیددرو قولک و گردنک مزن  
 هر سو که میروی مرو جان پدر به پیچ و تاب  
 درد و غم بتان بدل بسکه فتاده عشق‌ری  
 سر بسراست لا بلا همچو فتر به پیچ و تاب

# مآخذ

## فرخی سیستانی

- ۱- دیوان حکیم فرخی سیستانی، با مقدمه، حواشی و تعلیقات داکتر محمد دبیر ساقی، چاپ دوم، انتشارات زورا، تهران، ۱۳۴۹ ه.ش.
- ۲- تاریخ ادبیات افغانستان، تألیف پنج استاد (احمد علی کهنزاد، علی احمد زهما، میر غلام محمد غبار و...) کابل ۱۳۳۰ ه.ش.
- ۳- محمد حسن طبیبی، تاریخ ادبیات در افغانستان (دوره، سامانیان و غزنویان)، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۹ ه.ش.
- ۴- شبلی نعمانی، شعر العجم، ترجمه، محمد تقی فخری، جلد اول، دنیای کتاب، تهران چاپ سوم ۱۳۶۸ ه.ش.

## منهاج السراج جوزجانی:

- ۱- حبیبی، عبدالحی، طبقات ناصری، جلد اول (تعلیقات)، انجمن تاریخ افغانستان سال ۱۳۴۳ هجری شمسی.
- ۲- تایخ ادبیات افغانستان (پنج استاد) دوره، سوم، نورشده، علی احمد نعیمی.
- ۳- ژوبیل، محمد حیدر، تاریخ افغانستان، چاپ دوم کتابخانه، سبا پشاور، سال ۱۳۷۹ ه.ش.

## آمنه فدوی

- ۱- بینوا، عبدالروف، (د افغانستان نومیالی لومړی ټوک)، وزارت اطلاعات و کلتور آمریت انکشاف و تقویت پشتو، سال ۱۳۵۳ ه.ش.
- ۲- بینوا، عبدالروف، پشتنی میرمنی، سال ۱۳۲۲ ه.ش.
- ۳- رحمانی، ماگه، پرده نشینان سخنگو، چاپ دوم ۱۳۷۸، پشاور.

### قاری عبدالله

- ۱- کلیات قاری عبدالله، کابل به اهتمام قاری عبدالغفار و پاینده محمد زهیر
- ۲- ژوبل، محمدحیدر، تاریخ ادبیات افغانستان، چاپ دوم کتابفروشی میوند، پشاور، ۱۳۷۹ هـ ش
- ۳- بلخی، محمد حنیف، پرتاووس، پشاور، ۱۳۶۴ هـ.ش.

### بهایبی جان:

- ۱- رشتین صدیق الله (پوهاند) پیاوړي شاعران، یونیورسټی بک ایجنسی.
- ۲- مستان، کمال الدین، زنده گینامه، شاعر شیرین سخن بهایی جان. ریاست نشرات کمیته دولتی طبع و نشر سال ۱۳۶۳ هجری شمسی.

### ابراهیم خلیل

- ۱- پوهنیار، سید مسعود، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، جلد دوم، کتابخانه سبا، ۱۳۷۶ هـ ش.
- ۲- استاد محمد ابراهیم خلیل، مجموعه خطوط (زنده گینامه، نویسنده به قلم خود)، موسسه انتشارات کتاب بیهقی، ۱۳۵۵ هـ ش.
- ۳- حنیف بلخی، محمد حنیف، پرتاووس، ۱۳۶۵ هـ ش.

### صوفی غلام نبی عشقزی:

- ۱- کلیات صوفی عشقزی.
- ۲- مولانا خال محمد خسته، معاصرین سخنور.
- ۳- حنیف بلخی، محمد حنیف، پرتاووس.
- ۴- آسوده، عزیز، سیماي معاصران.

معروف بوده، در زمان خلافت حضرت علی (ض) خلیفه، چهارم اسلام به دین مقدس اسلام شرفیاب شده به حیث زمامدار غور معین شد. امیر فولاد سوری فرزند نامبرده بعد از پدرش بر تخت سلطنت جلوس والی سال ۱۳۹ هجری بر مناطق کوهستانی غور فرمانروایی میکرد.

امیر فولاد سوری در قیام های خراسان به رهبری ابومسلم خراسانی که به خاطر بر انداختن خلافت خانواده، اموی به راه انداخته شده بود همدست گردیده کمک های شایانی در این مورد انجام داده است.

امیر کروړ فرزند همین امیر فولاد است که بعد از وفات پدر زمام امور را بدست گرفت. یگانه اثر ادبی و تاریخی که در مورد این قهرمان و رهبر بزرگ معلومات در خور توجه ارائه میکند همانا پته خزانه، محمد هوتک تألیف ۱۱۴۲ هـ ش میباشد که با تغییر الفاظ مختصراً نقل میگردد: محمد هوتک مؤلف پته خزانه به تایید و نقل قول از شیخ کته متی زی (رح) «لرغوبنی پینتانه» و «تاریخ سوری» چنین مینویسد:

«امیر کروړ فرزند امیر فولاد سوری بوده در سال ۱۳۹ هجری قمری در مندیش غور به تخت پادشاهی نشسته، خود را پهلوان جهان میخواند.

گفته میشود که موصوف بعد از فتح قلعه های غور و قصرهای بالستان، خیسار، قرمان و کشک در برانداختن خلافت از اموی ها و رسیدن عباسیان (وارثین رسالت) به خلافت کارنامه های قابل وصفی انجام داده است. روایت میشود که امیر کروړ بسیار شجاع، دلیر و پهلوان بوده، و به تنهایی در مقابل صد جنگجو میجنگید، بناءً لقب کروړزکه به مفهوم سخت و محکم است به خود نسبت میداد.

موصوف تابستان را معمولاً در زمينداور که قصر زیبایی مشابه قصر مندیش ساخته بود میگذارند و اکثراً در اینجا به شکار و استراحت میپرداخت. مؤلف پته خزانه به نقل از تاریخ سوری ها می افزاید که این امراء از قرن های متمادی به این سو در غور، بالشتان و بست بودند. اینها مربوط نسل سهاک از نواده گان سور بودند.

امیر فولاد در تلاش های که از طرف خلیفهء عباسی ابو العباس سفاح در بر انداختن خلافت از خاندان بنی امیه پلان شده بود به دعوت ابو مسلم خراسانی کمک های زیادی نموده، پسرش امیر کروپ در جنگ های متعدد اشتراک کرده، فتوحات چشمگیر را نصیب شده است. مؤلف پته خزانه به اقتباس از کتاب لرغونی پشتهانه (پشتون های باستان) و به نقل از کتاب تاریخ سوری های محمد بن علی بستی در کنار بیان ابعاد مختلف زندگی ملی و حماسی امیر کروپ، چهرهء ادبی او را نیز به ما معرفی میکند. چنین میگوید که نامبرده علاوه بر آنکه یک رهبر مشهور عادل و فاتح بزرگ بود، زبان فصیح و بلیغ در شعر و ادب داشته، شاعر با ذوق و توانمندی نیز بود و به زبان پشتو شعر می سرود.

بدبختانه که دیوان کامل اشعار و نمونه های زیادی از شعرهای او در دست نبوده، تنها یک شعر او را محمد هوتک از لرغونی پشتهانه به نقل از کتاب تاریخ سوری ها در پته خزانه درج و به ما انتقال داده است.

به اساس روایات فوق این اشعار حماسی و افتخار آفرین که توسط امیر کروپ بعد از فتوحات و پیروزی های متعدد در جنگ های که به طرفداری از عباسیان نصیبش شده بود، سروده شده است، چنین استنباط میشود که امیر کروپ افزون بر آنکه مرد میدان، قهرمان و جنگ آور بسیار شجاع بود قهرمان میدان شعر و ادب نیز بود. از جانب دیگر

اشعار موصوف در زبان و ادب پشتو از اهمیت خاص برخوردار بوده، که قدمت ادبی منظوم زبان پشتو را الی سال های ۱۳۹۹ قرن دوم هجری می‌رساند. محمد هوتک نویسنده پته خزانه به نقل از کتاب پشتون های باستان می‌نویسد که امیر کرور در سال ۱۵۴ هجری در جنگ های پوشنج وفات کرده، که بعد از وفات او فرزندانش امیر ناصر حاکم سرزمین های غور، سور، بست و زمینداور شد.

در اینجا نمونه از شعر حماسی او را به خوانش می‌گیریم:

### ویارنه

ز دیم زمیری په دې نړۍ له ما اتل نشته  
په هندو سند پرتخار او پر کابل نشته  
بل په زابل نشته - له ما اتل نشته  
غشی دمن مې ځي، بریننا پر میر خمنو باندي  
په ژوبله یونم یرغالم پرتبتیدونو باندي  
په ماتیدونو باندي - له ما اتل نشته  
زما د بریو پر خول تاویری هسک په نمخ و په ویار  
د آس له سوومې مخکه ریردی غرونه کاندم لتار  
کرم ایوادونه او جار - له ما اتل نشته  
زما د توری تر شپول لاندې دي هرات و جروم  
غرج و بامیان و تخار بولي نوم زما په اودوم  
زه پیژندویم په روم - له ما اتل نشته

پرمروز ماغشی لوني ډاري دښمن راڅخه  
 دهر يواله څنډوغم تښتې پلن راڅخه  
 رپي زرن راڅخه له ما اتل نشته  
 دزرنج سوبه مې دتورې په مخسور وکړه  
 په بادارۍ مې لوراوی دکول دسور وکړه  
 ستر مې تريور وکړه - له ما اتل نشته  
 خپلو وگړو لره لور پيرزوينه کوم  
 دوی په ډاډينه ښه بامم ښه يي روزنه کوم  
 تل يې ودنه کوم - له ما اتل نشته  
 پرلويو غرو مې وينا درومې نه په څنډو په تال  
 نړۍ زما ده نوم مې بولي پردريغ ستايوال  
 په ورځو، شپو، مياشتو - کال له ما اتل نشته

## خواجه احمدحسن میوندی

شخصیت علمی، اجتماعی و نامدار کشور، خواجه احمد حسن میوندی که به نام های ابوالقاسم، ابوالحسن، خواجه بزرگ و ابن حسن میوندی یا میمندی نیز مشهور است. فرزند حسین میوندی و از باشندگان میوند ولایت کندهار امروزی بود.

پدرش در دوران فرمانروایی سبکتیگن پدر محمود غزنوی حاکم منطقه بست هلمند بود. احمد برادر رضاعی محمود بوده با او یکجا تربیه و پرورش یافته است.

زمانیکه محمود غزنوی در سال ۳۸۴ هجری قمری والی خراسان گردید. احمد حسن میوندی ابتداء به صفت سرمنشی و بعد تر به حیث حاکم بست و رنج مقرر شد. هنگامیکه سلطان محمود غزنوی بعد از وفات پدر و هزیمت برادرش اسماعیل به اریکه قدرت جلوس نمود، احمدبن حسن میوندی را به حیث مستوفی الممالک توظیف نمود و او ضمناً امور نظامی (دیوان عرض) را نیز عهده دار شد.

در سال ۴۰۴ یا ۴۰۵ هجری قمری بعد از ابوالعباس اسفرائینی، سلطان محمود غزنوی امور وزارت کشور را برایش داده و بدین ترتیب الی ۴۱۶ هجری قمری (یازده یا دوازده سال) به حیث وزیر یک امپراطوری بزرگ و مقتدر وظیفه اجرا کرد.

احمد حسن میوندی صاحب تدبیر، فهم و درك عالی بوده، در امور سیاسی، اجتماعی و اداری ثانی نداشت. اکثریت مؤرخین به این نظر اند، فتوحات عظیمی را که سلطان محمود غزنوی نصیب گردیده، اکثراً در نتیجه، تدابیر، سیاست جامع و همه جانبه و دانشمندی این وزیر سیاستمدار بوده است.

موصوف صاحب اختیار و صلاحیت عامه در امور حکومت بوده، در جهت پیشبرد و اجرای رسمیات سخت گیر و نهایت با دسپلین بود. از بیت المال حفاظت جدی و دقیق مینمود و به هیچ حاکم و کارمند دولتی اجازه نمیداد که بیت المال را مورد دستبرد و سوء استفاده قرار دهد.

همه امور دولت را بر مبنای عدل و انصاف پیش میبرد و هیچگاهی زیر تأثیر کسانیکه برخلاف حق و عدالت بودند، نمیرفت. به همین دلیل همیشه مورد تاخت و تاز اشخاص مغرض و عمال مفسد دربار قرار میگرفت و موجودیت او را در دربار مانع اثر و رسوخ خود می پنداشتند و در تلاش بودند که به نحوی از انحاء برایش توطئه ساخته، او را از میان بردارند. لهذا نزد سلطان رفته سخنان عاری از حقیقت گفته در صدد پیدا کردن فضای بی اعتمادی بین سلطان محمود غزنوی و احمد حسن میوندی بودند. بالاخره ذهن سلطان محمود غزنوی را در مورد آزادی و بی پروایی او مختل ساختند. در اثر همین سوء تفاهم که توسط اشخاص بی کفایت، مغرض و کینه جو دامن زده میشد روابط سلطان و احمد حسن میوندی به تیره گی گرایید تا اندازه بیکه سلطان محمود او را در سال ۴۱۵ یا ۴۱۶ از وزارت سبکدوش نموده، در قلعه، کالنجر کشمیر زندانی نمود و همه مال و دارایی اش را ضبط کرد.

بعد از وفات سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ هجری قمری) فرزند ارشدش مسعود به قدرت رسید. سلطان مسعود برای بهبود و انسجام امور مملکت به احمد حسن میوندی که قبلاً در کشمیر زندانی بود، ضرورت احساس کرد و بدون تأخیر فرمان رهایی اش را به کشمیر فرستاده او را به بلخ خواست. (۱) زمانکه به بلخ رسید، سلطان مسعود از او پذیرایی و استقبال گرم و شایانی به عمل آورد، سپس به او پیشنهاد اعاده پست وزارت را نمود؛ اما احمد میوندی آنرا قبول نکرد. سلطان مسعود چندین مرتبه برایش پیغام فرستاد مگر میوندی انکار مینمود و چنین بهانه میکرد که اکنون پیرویش سفید شده ام شما در جستجوی شخص مناسب دیگری باشید.

نویسندهء تاریخ بیهقی مینگارد که سلطان مسعود طی دو روز پنجاه یا شصت بار توسط اشخاص مختلف پیشنهاد وزارت را به او نمود، اما نامبرده نمی پذیرفت. بالاخره این عذر را پیش کرد که: وقتیکه نتیجهء خدمات زیاد و خسته گی ناپذیر خود زندان را یافتم سوگند یاد کردم که دیگر به دربار سلطان کار نمی کنم.

سلطان مسعود اینرا پذیرفت که در بدل سوگند او کفارهء اعلی ادا کند، مگر او باید پست وزارت را قبول دار شود.

هنگامیکه احمد میوندی خود را ناچار یافت آخرین بار این شرط را پیش کرد که پست وزارت را به شرطی قبول میکنم که اختیار دار و صلاحیت دار کامل در امور کشور باشم ولی تشویش دارم از آنکه اگر سلطان این شرط را قبول کند درباریان و حاکمان کنونی همه مانند گذشته به مقابلم می ایستند و رستاخیز گذشته دوباره تکرار نشود که باز هم به

(۱) در آن سال سلطان مسعود غزنوی بعد از سفر نیشاپور به بلخ رفته بود تا از امور

آنجا را واریسی نماید. (مترجم)

بلا و مصیبت دچار شوم و اگر این شرط را نگذارم خیانت بزرگی خواهم کرد. وقتی این پیشنهاد به سلطان رسانده شد او برایش پیغام فرستاد که من تمام امور مملکت را به تو میسپارم، همه درکارها از تو اطاعت میکنند و بر رأی و نظرت هیچ اعتراض نخواهد بود.

وقتی که ابو نصر مشکان این پیغام سلطان را به احمد میوندی سپرد او پست وزارت را پذیرفت و بار دوم وزیر شد.

احمد میوندی در دور دوم وزارت خود مانند دوره قبلی کارهای قابل ستایش و با ارجی انجام داد.

اولتر از همه به تنظیم سپاه توجه نمود. سهیل زوزنی را جهت ترتیب و تنظیم امور لشکری مقرر کرد. امور مالی را تنظیم نموده علاوه بر تنظیم امور داخلی و تحکیم روابط دوستانه با کشورهای همجوار، با بغداد کمافی کان به روابط دوستانه ادامه داد. همچنان با خانان ترکستان مخصوصاً با قدرخان دوستی شاهان غزنوی را مستحکم تر ساخت.

سلطان مسعود این وزیر کار فهم و باتدبیر خود را خیلی گرامی میداشت، به مشوره هایش عمل می کرد و او را مانند پدر و بزرگ خود می شمرد.

احمد میوندی علاوه بر آنکه عالم معروف، شخصیت فاضل سیاسی، اداری و اجتماعی بود از ذوق و استعداد خاص ادبی نیز برخوردار بود، مطالعه عمیقی در ادبیات دری و عربی داشت و صاحب زبان فصیح و بلیغ در این دو زبان بوده، شعر نیز می سرود.

عالمان و دانشمندان دربار را احترام زیاد کرده به آنها ارزش خاص قابل بود. طور مثال میتوان از عالم شهیر کشور ابوریحان البیرونی یاد آوری کرد که وقتی سلطان محمود غزنوی قصد کشتن او را کرد این وزیر نامدار باتدبیر خاص و هوشیاری او را از مرگ نجات داد.

آورده اند که موصوف در دوران وزارت خود توجه خاص به ادبیات پشتو نیز داشت. مؤلف کتاب «خیر اللغات» قاضی خیرالله نوشهری در مقدمهء کتابش نگاشته است که وزیر احمد بن حسن میوندی در زمان اقتدار سلطان محمود غزنوی قاضی سیف الله را گماشت تا به کمک زبان های عربی، پارسی و سندی حروف مخصوص برای آواز های پشتو (ب-خ-ج-د-ه-و-ز-ح-ط-ع-ق-ک) تعیین کند. این وزیر مشهور و محبوب در سال ۴۲۴ هجری قمری در دهم محرم در هرات مریض شده و همانجا وفات کرد. وقتی خبر وفات این بزرگمرد تاریخ به اطلاع سلطان مسعود که در آن هنگام در نیشاپور بود، رسید خیلی ها متأثر شده گفت: «اگر زندگی او دوباره فروخته میشد ما هیچ سرمایه را از او دریغ نمیکردیم.»

جنازهء این وزیر نامور از هرات به میوند انتقال شده در هدیرهء بزرگ میوند که (مدفن شهدای جنگ تاریخی میوند نیز است.) دفن گردید.

در اینجا نمونهء از کلامش را به خوانش میگیریم:

این جوانی مرا نگر، که چه گفت؟	گفت: ای پیر من چه فرمایی؟
گفتم: ای دوست ساعتی بنشین	گفت: من رفتم و تو زود آیی
بشراب و کباب و رنگ و خضاب	باز نباید گذشته برنایی!

ولیعهدی او را صادر کرده بود. موقعیکه سلطان شمس الدین التمش بر جنوب هندوستان لشکر کشید، کم و بیش مدت شش سال دور از پایتخت مصروف جنگ با شورشیان بود. رضیه سلطان در غیابت او امور سلطنت را با استواری و متانت پیش می برد و سرزمین بزرگی چون هندوستان را با تدبیر و دانایی کامل اداره میکرد.

زمانیکه در سال ۶۳۳ هجری سلطان التمش وفات کرد، بر اساس خیانت نخست وزیر و سایر درباریان در عوض سلطان رضیه، برادرش رکن الدین را به نام فیروز شاه جانشین پدر انتخاب کردند؛ از اینکه او جوان عیاش، بی بند و بار، بی احساس و ناقص بود. درایت، استعداد و صلاحیت فرمانروایی و سلطنت را نداشت، بعد از شش ماه و هجده روز حکومت توسط بزرگان و متنفذین دربار از سلطنت خلع و سپس حبس گردید و بر خلاف آنچه قبلاً انجام داده بودند، سلطان رضیه را که لیاقت و اهلیت سلطنت و فرمانروایی را داشت انتخاب کردند و به این ترتیب سلطان رضیه از روز ۱۶ ربیع الاول سال ۶۳۴ هجری فرمانروای تمام کشور هندوستان شد.

نظام الملك جنیدی که در زمان حکومت سلطان شمس الدین التمش به صفت صدر اعظم ایفای وظیفه مینمود با حاکمیت رضیه مخالفت کرده، دست به قیام مسلحانه زد و دهلی را در محاصره قرار داد؛ مگر از جانب سلطان رضیه با تدبیر و شجاعت کامل و دلاوری لشکرش مغلوب و معدوم شد و حاکمیت سلطان رضیه بر تمام هندوستان بیشتر از پیش استحکام یافت.

سلطان رضیه بعد از نظم و نسق و تحکیم امنیت داخلی، به خاطر کارهای عمرانی و سرسبزی کشور تلاش های قابل وصفی انجام داد.

خواجه مهذب یا به قول نویسنده، کتاب پشتنی میرمنی خواجه مهدی غزنوی را که از شخصیت های مشهور علمی و سیاسی وقت بود به صفت نخست وزیر (صدر اعظم) و ملك سيف الدين ايبك را به حیث سپه سالار قشون مقرر کرد. گفته میشود سلطان رضیه در دوران فرمانروایی پدرش که ولیعهد او بود، در اجرای امور سیاسی و اداری کشور با رعایت و احترام حجاب سهم فعال میگرفت. مگر زمانیکه موصوفه خود زمامدار هندوستان گردید به خاطر انجام امور دولتی و جلوگیری از تأخیر و موانع در اجرای امور حکومتی به جای لباس زنانه لباس مردانه به تن میکرد. زمام امور کشور را با عدل و انصاف خیلی مدبرانه اجرا می نمود، با مردم با مهربانی، ملایمت و خوشخوبی معامله میکرد.

در مقابل هندو ها و سایر عناصر یاغی و سرکش در جنگ های رویاروی عملاً با لشکرش سهم گرفته با قاطعیت و شجاعت تام میجنگید؛ تا آنکه در سال ۶۳۸ هجری قمری مصادف با ۲۴ ربیع الاول در يك جنگ رویاروی با هندو ها به دست دشمن اسیر گردیده، بعداً به قتل رسید.

مرقد شریفش در حوالی شهر دهلی در منطقه «بلبلی خابه» میباشد. این زن نامی و قهرمان علاوه بر آنکه شخصیت بارز سیاسی و اجتماعی بود، با شعر و ادب نیز علاقمندی سرشاری داشت. زن علم دوست و ادب پرور و شاعر زبان دری بود و در اشعارش «شیرین» تخلص میکرد.

اشعار نامبرده اکثراً قربانی حوادث شده، مجموعه انگشت شماری از آن باقی مانده است.

عبدالرؤف بینوا مؤلف «پشتنی میرمنی» بنابر حوالهء تذکره  
الحواتین و مشاهیر نسوان چند پارچه شعر متفرقه بی از او نقل کرده ، که  
در اینجا نمونه بی از آن خدمت شما پیش میگردد:

نادیده رخس چو مردم چشم  
کردیم درون دیده جایش

\*\*\*

من نام ترا شنیده میدارم دوست  
نادیده ترا چو دیده میدارم دوست

\* \* \*

در دهان خود دارم عندلیب خوش الحان  
پیش من سخن گویان زاغ در دهن دارند

\* \* \*

غلطیدن نور رخ خورشید جز این چه؟  
بسمل شدهء تیغ نگاه غضب ماست

\* \* \*

از ماست که بر ماست چه تقصیر دل زار  
آن کشتهء انداز غم بی سبب ماست

\* \* \*

کنم به برکت پا، چرخ تخت سلطانی  
دهم بیار هما خدمت مگس رانی

\* \* \*

باز آ «شیرین» منه در راه الفت گام خویش  
هان ولی نه شنیده باشی قصهء فرهاد را

## بی بی زینب

خانم زینب دختر محبوب و مشهور رهبر ملی کشور میرویس نیکه بود که علوم مروج دینی را از عالم ممتاز و توانا در کندهار و معلم خصوصی خاندان شاهی، ملا نور محمد غلجی آموخت، سپس به کار تدریس زنان خانواده مؤظف شده و این مسؤلیت را با اهتمام کامل به سر می رسانید.

بی بی زینب علاوه بر علم، دانایی، اخلاق نیک و فضیلت، يك زن هوشمند و باتدبیر نیز بوده و با اخلاق عالی اجتماعی آراسته بود.

بعد از وفات پدر بزرگوار میرویس خان که نخست عمویش میرعبدالعزیز خان و سپس برادرانش به حاکمیت رسیدند، به خصوص زمانی که شاه محمود هوتک بعد از فتح اصفهان (مرکز ایران باستان) فرمانروای آن دیار شده حاکمیت کندهار و نواحی آترا به برادر کهنترش شاه حسین هوتک و اگذارشد، این زن مدبر و عالم با توانمندی خاص در امور دولت داری با برادرش شاه حسین هوتک همکاری نمود، با مشوره ها و پندهای مفید و ارزشمند او را رهنمایی میکرد.

محمد هوتک نویسنده معاصر این زن معروف و از شخصیت های با رسوخ و پیشقدم در بار شاه حسین هوتک در اثرش «پته خزانه» در شناخت بی بی زینب چنین مینویسد:

«بی بی زینب يك زن هوشیار، عالم، فاضل و عاقبت اندیش بود، شاه حسین هوتک را در امور حکومتی و دولتی مشوره داده، بارای و هوشمندی مسایل را حل و فصل میکرد. پادشاه وقت هم به مشوره های او عمل کرده، به نصایح او به دقت گوش فرامیداد.»

بی بی زینب بر علاوه تسلط بر علوم دینی و مسایل حکومت داری، نویسنده و شاعر هم بود. مؤلف «پته خزانه» در این مورد مینگارد:

«خانم زینب افزون بر علوم دینی با ادبیات نیز علاقمند بود. کلیات و دیوان های شعرای پیشن پشتو و دری را مطالعه میکرد و خودش نیز به پشتو شعر میسرود. شاعران، علما و ادیبان را گرمی و محترم میشمرد و به آنها همیشه به دیده قدر مینگریست. بیشترین قسمت حیات را در عبادت، ریاضت، مطالعه و تدریس زنان حرم شاهی گذشتانده است.

زمانیکه در نتیجه خودخواهی و اختلافات قبیلوی و داخلی ابتداء حاکمیت افغانها در ایران رو به زوال نهاد، بعداً نادر افشار با استفاده از این اختلافات سرحد افغانستان را عبور کرده هرات را متصرف شده جانب کندهار متوجه شد، در این هنگام کندهار و نواحی اطراف آن تحت زمامداری شاه حسین هوتک قرار داشت و موصوف با وجود اختلافات داخلی از شهر کندهار يك سال و چند ماه دفاع کرد. از بیانات سید ظهور

الحسن مولوی نویسنده «تاریخ افغانه» بر می آید که بی بی زینب طی یک سال و چند ماه دفاع شهر کندهار نقش مهم و قابل ستایش داشته است. او بعدتر در ترکیب هیأت افغانی، غرض طی شرایط متارکه (۱۱۴۹ هـ ق) در مذاکره با نادر افشار اشتراک کرده است. حیات این زن نامور الی سال (۱۱۴۹ هجری قمری) یقینی بوده است.

در همین سال وقتی نادر افشار کندهار را متصرف شد، شاه حسین هوتک با خانواده اش جبراً به مازندران فارس تبعید شد، در این سفر خانم زینب نیز برادرش شاه حسین را مشایعت میکرد.

شاه حسین هوتک همانجا و در همان سال روز دهم ماه شعبان به فرمان نادر افشار مسموم و به قتل رسید. بعد از این راجع به سایر اعضای خاندان هوتکی به ویژه در مورد بی بی زینب و واقعات زندگی او کدام سند تاریخی و معلومات دقیق در دست نیست.

دیوان اشعار بی بی زینب تا کنون دریافت نشده است، اما نمونه بی از شعر او که در ماتم مرگ برادرش شاه محمود هوتک سروده شده، توسط پته خزانه محفوظ و به ما انتقال و روایت شده است که با مطالعه آن چهره علمی و ادبی او با وضاحت بر ملا میگردد. در اینجا چند مصرع آنرا خدمت تان تقدیم میکنیم:

بڼغ سوچې ورور تیرله دیناسو، نا  
کندهار واره په ژراسو، نا  
زړه مې په ویرکې مبتلا سو، نا  
چې شاه محمود له ما جلا سو، نا

دارون جهان راته تور تم دی، نا  
 زره د بيلتون په تيغ کرم دی، نا  
 هوتک غمجن په دې ماتم دی، نا  
 د پاچهی تاج موبره م دی، نا  
 چې شاه محمود تير له دنيا سو، نا  
 کندهار واره په ژراسو، نا

\* \* \*

خوان و، مير ه د توري جنگ و، نا  
 ولاړد کام په نام و ننگ و، نا  
 د بيمن له ده په وينورنگ و، نا  
 پر ميدان شير و، يا پلنگ و، نا  
 افسوس چې مرگ دده په خوا سو، نا  
 کندهار واره په ژراسو، نا

\* \* \*

محموده! نه يوازې خور ژاړي  
 پر مرگ دې ټوله کلی کور ژاړي  
 خپلوان لاڅه، پاچادې ورور ژاړي  
 لښکر سپاه دې پلي سپور ژاړي  
 پښتون دې ټول په واو يلا سو، نا  
 کندهار واره په ژراسو، نا

\* \* \*

اصفهان پاته تاج نسکور عالمه  
 چې شاه محمود سونن په گور عالمه  
 د پښتون لمرسو، تياره تور عالمه  
 راته د بيمن به کاپيغور عالمه  
 چې پاچا ولاړ پښتون گداسو، نا  
 کندهار واره په ژراسو، نا

\* \* \*

لښکرسو خپور پښتون ولاړدی اريان  
 په خاورو ځای کاشاه محمود عالپشان  
 پاته سو تخت و تاج د ټول اصفهان  
 زړه يې راسورسو، کاخوښي د بيمنان  
 وايي پښتون اوس يې پاچاسو، نا  
 کندهار واره په ژراسو، نا

\* \* \*

آسمانه! بيادې څه ستم کاخرگند  
 وشلاوه تاچې د پښتون و، پيوند  
 د بيمن دې بيازمور په وير کاخورسند  
 چې شاه محمود دی کاپه قبر کې بند  
 پر کور موویر شور او غوغاسو، نا  
 کندهار واره په ژراسو، نا

\* \* \*

هنگامیکه امیر شیرعلی خان در سال ۱۲۹۶ هجری قمری (۱۸۷۸م) ناگزیر به ترك كابل شده و در اوایل ماه جنوری سال ۱۸۷۹م به بلخ رفت محمد یعقوب خان را از قیدرها و به حیث والی کابل مقرر نمود. در همین فرصت سردار محمدایوب خان از مشهد به هرات برگشت و به حیث نایب الحکومه به اجرای امور پرداخت هم چنان به پدرش پوزش نامه از هرات به مزار شریف فرستاد.

امیر شیرعلی خان در ۳ حوت ۱۲۵۸ه.ش در مزار شریف وفات یافت. محمد یعقوب خان در کابل اعلان امارت نمود و افغانستان يك بار دیگر شاهد حملات و تصرفات قوای اشغالگر انگلیسی شد.

در عقرب سال ۱۲۵۷ه.ش نیروهای متجاوز انگلیسی بار دوم کشور ما را مورد تاخت و تاز قرار داده، کابل و کندهار را اشغال کردند. در این وقت در اکثر نقاط کشور قیام های ضد انگلیسی به پاخاست.

زمانیکه امیر محمد یعقوب خان در ۲۶ می سال ۱۸۷۹م معاهدهء ننگین گندمک را با انگلیسی ها امضا کرد و کیوناری نمایندهء انگلیسی را در کابل پذیرفت، مردم بر آشفتنند و سفیر انگلیسی را با جمله همراهانش به قتل رسانیدند. انگلیس ها به نام خون خواهی کیوناری از سه محاذ خیبر، کرم و قندهار به افغانستان هجوم آوردند. امیر محمد یعقوب خان که به خاطر جلوگیری از ورود انگلیس به کابل درخوشی لوگر به قرار گاه انگلیس ها رفته بود، دستگیر شد و بعد به تاریخ ۳ اکتوبر ۱۸۷۹م تحت الحفظ به هند فرستاده شد. سردار ایوب خان که در هرات بود به مشوره و مصلحت علما و بزرگان ملی اراده و قصد قیام و جهاد علیه انگلیسها کرد. همزمان با آنکه مصروف انسجام، ترتیب و تنظیم سپاه در هرات بود از عبدالرحمن خان در ماه حمل ۱۲۵۹ه.ش که به

خاطر نجات وطن از متجاوزین انگلیس اعلان جهاد و مقاومت سرتاسری کرده بود و بدینترتیب مردم را دورش جمع میکرد دعوت کرد تا با او در جهاد و مبارزه علیه دشمنان دین و وطن یکجا شده بر دشمن حملات خونین و مرگبار نمایند.

مگر عبدالرحمن خان این دعوت را نپذیرفت و نامه بی به جوابش نوشت که: «فعالاً دشمنی با انگلیسها به نفع افغانستان تمام نخواهد شد. امیرشیرعلی خان این اشتباه را کرد که از بین رفت. شما هم با انگلیسها از در تفاهم پیش آید» تقریباً دو ماه بعد جواب منفی امیرعبدالرحمن خان به مجاهدین ملی هرات که بی صبرانه منتظر جواب مثبت او بودند، رسید. آنها بسیار افسرده و مایوس شدند و تصمیم گرفتند که این وجیهه ملی اسلامی را به تنهایی انجام دهند. همان بود که قشون افغانی هرات به فرماندهی ایوب خان از مسیر فراه و گرشک، آماده رفتن جانب کندهار شدند.

سردار ایوب خان امور حکومتی هرات را به موسی خان و لיעهد و فرزند امیر محمد یعقوب خان و لوی ناب خوشدل خان سپرده، خودش با همان لشکر که شمارش در بعضی روایات تاریخی دوازده هزار و هشت هزار اما در برخی ۵۵۰۰ سواره، پیاده و توپخانه ذکر شده است به صوب قندهار راهی شد.

نویسنده اثر (زمونر غازیان) به استناد اثر (شیپورهای پیروزی میوند) مینگارد: زمانیکه لشکر ملی از راه فراه به گرشک و سپس سوی قندهار حرکت میکرد نخست غازی سردار محمد ایوب خان بیانیه مملو از احساسات ملی و وطنی و افغانی به آنها ایراد کرد که نکات مهم و بارز آن از اینقرار است: «سپاهیان مسلمان! ما به شهرهای میرویم که توسط

انگلیسها این دشمنان دین و وطن ما اشغال شده است، آنجا ها را دوباره از تسلط آنها آزاد میکنیم. انشاء الله تعالی دشمنان را خوار و زیون از وطن و خاک خود بیرون خواهیم راند. ما به خاطر حفاظت نوامیس ملی، خانه، وطن و ایمان خود مردانه وار میجنگیم و به پیش میرویم، یا شهادت یا پیروزی...!» غازیان افغان به قصد جهاد و مقابله با انگلیس ها در ماه جوزا از هرات حرکت کردند. هنوز در حومه شهر بودند که خبر رسید: جنرال فیض محمد خان به همراهی لشکر میمنه به قصد تصرف شهر هرات آمده است. لشکر دوباره برگشت و فیض محمد خان را شکست داده دوباره به طرف کندهار حرکت کردند.

سپاهیان و غازیان افغان به فرماندهی سردار غازی محمد ایوب خان از طریق فراه و گرشک بعد از چند روز سفر مسلسل و طاقت فرسا، خسته و تشنه در ماه شعبان سال ۱۲۹۷ هجری قمری (۲۰ جولای ۱۸۸۰م) در دشت سوزان و خشک میوند رسیده از روی مجبوریت و ناچاری قرارگاهی برای لشکر خود انتخاب کرد. در آن طرف جبهه عساکر انگلیسی که مشتمل بر دوازده هزار نفر تحت قوماندۀ جنرال باروز به همراهی سه کتدک عسکر سردار شیرعلی خان بود، کمی پیشتر در کنار دریا در نقطه بسیار مهم سوق الجبشی اقامت اختیار کرده بود.

هنگامیکه کتدک های سردار شیرعلی خان متوجه غازیان ملی شدند بلا درنگ از صفوف قوای انگلیس جدا شده به غازیان پیوستند. محلی که غازیان در آنجا قرارگاه اختیار کرده بودند، آب نداشت بناء لشکر غازیان از این ناحیه دچار مشکل بزرگی بود.

تقریباً شش هزار نفر شامل اهالی منطقه و غازیان داوطلبانه حاضر شدند در کاریز خشکی که در نزدیکی قرارگاه غازیان بود، کار نمایند. در

نتیجه، همین کار دسته جمعی از کاریز دوباره آب جریان پیدا کرد و به این ترتیب این مشکل بزرگ رفع گردید. طی شش روزیکه لشکر غازیان و عساکر انگلیسی در مقابل هم قرار داشتند یکدیگر خود را میدیدند. در این روزها حملات خورد و پراکنده بی از جانب غازیان بر انگلیس ها صورت میگرفت، اما دشمن جرأت حمله را نداشت، در روز هفتم غازیان حمله عمومی خود را آغاز کردند.

در آن طرف جبهه قشون دوازده هزار نفری انگلیسی مجهز با انواع و اقسام سلاح و مهمات آراسته و در این طرف جبهه سپاه غازیان افغان با مقدار کم اسلحه، آنهم بسیار ابتدایی قرار داشتند که نه از لحاظ قوای بشری و نه هم از لحاظ اسلحه و مهمات قابل مقایسه و پیمایش با قوای انگلیسی بودند. مگر ملبس و آراسته با لباس ایمن و مسلح با سلاح غرور ملی و افغانی، به خاطر نجات دین و وطن درسنگر حق علیه باطل قرار داشته، آماده هرنوع قربانی، فداکاری و سربازی بودند.

غازیان در میدان همواریکه مرمی های توپ دشمن از هر سو به شدت می بارید جهت مقابله به پیش روان بودند.

از صبح الی چاشت همین روز ۸۵۰ نفر غازی مجروح و در حدود ۵۰۰ تن دیگر به مقام والای شهادت نایل گشتند که در جمع آنان عبدالغفور خان کندهاری غند مشر هرات، قوماندان محمد حیدر خان، محمد زمان بارکزیایی و برخی از غازیان و قهرمانان دیگر نیز شامل بودند. نزدیک بود لشکر غازیان به شکست روبرو شود، بناءً از یک تاکتیک مؤثر جنگی طوری کار گرفتند که: دسته قلیلی از غازیان را برای مقابله و جنگ رویا روی با دشمن در میدان نبرد گذاشتند، سایر غازیان همه به سه استقامت دشت رفتند. دشمن فکر کرد که افغانها

شکست خورده عقب نیشنی کرده اند. بناءً کمی پردل شده، پیش آمدند و حملات خود را سریع تر ساختند. تعداد کم جوانان افغان که غرض مقابله، رویا روی با دشمن باقی مانده بودند به سختی و پایمردی جنگ و مقاومت می‌کردند. در این هنگام سایر غازیان سواره که قبلاً به سه استقامت دشت رفته بودند، در عقب جبهه، دشمن باهم یکجا شده، طبق هدیایات و دستور قبلی دایره بزرگی در اطراف جبهه، دشمن ایجاد کردند.

از عقب جبهه بر دشمن حملات شدید، سریع و ناگهانی آغاز شد و در يك چشم به هم زدن غازیان خود را به صفوف دشمن رسانده، آنها را در محاصره قرار دادند. در این موقع که دشمن هرگونه راه فرار و نجات را بر خود بسته یافت، تا آخرین لحظات و امکانات دست داشته جنگید. حوالی عصر روز که گلوله و باورت تمام شده بود جنگ دست به دست شروع شد. غازیان و جوانان افغان مست و سرشار از باده ایمان، عقیده، شجاعت و غیرت افغانی داخل صفوف دشمن شده، چنان تار و مار شان کردند که روز روشن به روی شان تار گشته، راه فرار و بیرون رفت را فراموش کردند و هزاران تن آنها از تیغ کشیده شدند.

می گویند از همه قوای دشمن تقریباً ۶۰۰ نفر در میان گرد و غبار از میدان جنگ موفق به فرار شدند و در يك باغچه نزدیک آنجا پناه بردند مگر غازیان آنها را تعقیب کرده، هلاک شان کردند.

تمام اجساد کشته شده گان، اسلحه و مهمات دشمن در میدان جنگ باقی ماند، از قشون دوازده هزار نفری دشمن صرف سردار شیرعلی خان با ۲۵ نفر انگلیس آنها با لباس افغانی در بین گرد و غبار که لشکر غازیان موفق به شناخت شان نشده بود، خود را به شهر

قندهار رسانده خبر شکست ننگین خود را به جنرال پرایمروز رساندند. در برخی از روایات ملی و تاریخی در مورد جنگ و فتح عظیم و تاریخی می‌یابیم، در لحظاتی که سپاهیان غازی افغانی به شکست مواجه بودند از رول و نقش مهم پیغله ملالی یاد آوری شده است که با سرودن لندی های حماسی احساس ننگ و شورش را در غازیان زنده ساخته، صحنه جنگ را تغییر داده است.

به هر صورت می‌یابیم فتح شد و افتخار این فتح بزرگ و تاریخی با نام محمد ایوب خان پیوند خورد. از آنروز به بعد ملت افغان این مرد تاریخ را با لقب وزین فاتح می‌یابیم گرامی داشته اند.

امروز در می‌یابیم پیروزی بزرگی نصیب افغانها شد و آنجا در کابل يك روز قبل در ۲ اسد سال ۱۲۵۹ ه.ش امیر عبدالرحمن خان بر مسند سلطنت جلوس کرد.

زمانیکه خبر فتح افتخار آفرین می‌یابیم به دستان پرتوان غازیان افغان و شکست، قلع و قمع قوای انگلیسی از طرف حکومت انگلیسی ذریعه تلگراف در کابل به نماینده انگلیسها جنرال ستورات رسید بسیار وار خطا شد و به جنرال را برتس حکم داد خود را به عجله به قندهار برساند و قشون محصور انگلیسی را در آنجا از مرگ و تباهی نجات دهد. در آن وقت این سوقیات تا زمانیکه با امیر عبدالرحمن خان به موافقه نمی رسیدند ناممکن بود. این کار آنقدر ساده هم نبود که آنها به قندهار سپس به کویته و به همین ترتیب به جلال آباد و پشاور از چنگ غازیان افغان محفوظ و سالم بدر آیند.

در آنجا فاتح می‌یابیم ده روز تمام مصروف تدفین و تکفین شهداء وزیر خاک کردن هزار ها جسد انگلیس و تنظیم لشکر بود.

در همین فرصت قوماندان قوای انگلیسی جنرال پرایمروز توانست از يك طرف برای عساکر باقی مانده آذوقه و دیگر اکمالات تدارک دهد و از سوی دیگر سنگرهای دفاعی شهر را مستحکم نموده برای دفاع طویل المدت خود را آماده سازد. هم چنان از کابل برایش اطمینان رسید، در صورتیکه او بتواند يك ماه در مقابل غازیان مقاومت کند، قشون تازه دم از کابل به کمک و نجات او میرسد.

زمانیکه غازیان افغان ده روز پس از فتح میوند به شهر کندهار رسیدند، از استقامت های مختلف حملات خود را بر دشمن آغاز کردند. تلفات جانی و مالی به دشمن وارد کردند، نزدیک بود شهر را فتح کنند. در این اثناء قوماندان قوای انگلیسی حيله یی به کار برد. به پیره زنی از خانواده محمد زایی ها (مادر کلان سردار شیرعلی خان و مادر مهردل خان) که از زنان صاحب اثر و رسوخ در خانواده به شمار میرفت و جنرال پرایمروز او را مادر خوانده بود پول و رشوه زیاد داد، و او را واداشت تا نزد غازی سردار محمد ایوب خان رفته مدت چهل روز برایش مهلت بگیرد تا آنها امور سفر و بیرون رفتن از شهر را ترتیب و تنظیم نموده، پس از آن شهر را به غازیان تسلیم کرده، دوباره به هند برتانوی بروند. این پیره زن به خاطر گرفتن مهلت برای عساکر انگلیسی به محلی که لشکر غازیان قرار داشت رفت، غازیان با این خواست او مخالفت کردند، اما سردار ایوب خان پیشنهاد او را پذیرفت. سردار ایوب خان غافل از آنکه انگلیسها با امیر عبدالرحمن خان در کابل به توافق رسیده بودند که تعدادی از عساکر شان از راه بُت خاک به جلال آباد و از آنجا به پشاور بروند و تعدادی هم به کندهار رفته، قوت های محصور خود را نجات دهند. سپس کندهار را به امیر عبدالرحمن خان تسلیم نموده، خود شان با عافیت و خاطر آرام به کوئته بروند. بر اساس همین موافقتنامه رابرتس

با عساکر تازه دم انگلیسی به همراهی و همگامی سردار عزیز خان فرزند سردار شمس الدین خان در هشتم ماه اگست سال ۱۸۸۰م از کابل، جانب کندهار در حرکت شدند در حالیکه سردار عزیز خان فرمان مبارکباد امیر مینی بر انتصباحش به کرسی پادشاهی و اخراج قشون انگلیس از افغانستان را در مسیر راه به مردم نشان میداد. به این ترتیب عساکر انگلیسی بدون خطر و موانع در ۲۷ اگست به کندهار رسیدند. فردای آنروز به طور غیر مترقبه به مواضع مجاهدین و غازیان حمله کردند. ضمناً در همین هنگام قوت ها و نیروهای امیر عبدالرحمن خان نیز از کابل رسیده، علیه سردار محمد ایوب خان داخل جنگ شدند. لشکر غازیان بعد از مقاومت کم و بیش، پراکنده شده، ناگزیر به هرات برگشتند.

انگلیسها شهر کندهار را به نیروهای امیر عبدالرحمن خان واگذار شده، با نیروهای باقی ماندهء شان با استفاده از فرصت طلایی بدون آسیب، خطر و تلفات جانی و مالی از مرز افغانستان گذشته داخل خاک هند برتانوی شدند. تا زمانیکه لشکریان غازی سردار محمد ایوب خان به هرات میرسید، عساکر امیر عبدالرحمن خان به فرماندهی اعتماد الدوله عبدالقدوس خان قبلاً از طریق هزاره جات به آنجا رفته، هرات را متصرف شده بودند.

سردار محمد ایوب خان غازی ناگزیر با چند تن از دوستان و همراهان نزدیک اش راهی ایران شد، مدتی در آنجا ماند. بعداً به هند برتانوی رفته تا آخر حیات در لاهور و راولپندی در حال بیچاره گی غربت و جلاء وطنی بسربرد. بالاخره این غازی نامدار و محبوب در سال ۱۳۳۲ هجری قمری (۱۷ اپریل ۱۹۱۴م) به عمر ۵۷ سالگی در لاهور دار فانی را پدرود گفته به رفته گان حق پیوست، جنازه اش در هدیره سید حبیب در پشاور مدفون گردید.

دوم شهر کابل توسط قوای متجاوز انگلیسی در سال ۱۸۷۹ میلادی، جنرال رابرتس در ۲۶ دسمبر ظاهراً فرمان عفو اعلان کرد که در آن چهار تن از مبارزین و قهرمانان ملی ملا مشك عالم، غلام حیدر خان چرخي، محمد جان خان وردك و سمندر خان چرخي را دشمنان سرسخت و آستی ناپذیر انگلیس خوانده و از این عفو مستثنی قرار داده بود. موصوف با همراهی برادرش سمندر خان مبارزین ملی را از لوگر، زرمت و نواحی مختلف منسجم ساخته، به مقابله قوای اشغالگر انگلیس جانب کابل در حرکت شدند. در نتیجه این حملات کفر شکن و کوبنده بر مراکز دشمن در چهار آسیاب، کابل و سایر مناطق گرد و نواح آن تلفات هنگفت جانی و مالی به دشمن وارد کرده، که در نهایت منتج به قتل کیوناری و نابودی سپاه همراهش گردید. بعد از هجوم انگلیسها به افغانستان، فرار و مرگ امیر شیر علی خان فرزند ارشدش امیر محمد یعقوب خان به تخت امارت تکیه زده، معاهده ننگین گندمگ را با انگلیس ها امضاء کرد که نفرت و انزجار مردم آزاده افغان را بیشتر از پیش مشتعل ساخت. غلام حیدر خان و برادرش سمندر خان چرخي با سایر رهبران و مبارزین ملی در گوشه و اکناف کشور مبارزین فداکار و وطنپرست را منسجم ساخته علیه انگلیسها به جهاد دعوت میکردند، که در نتیجه همین فداکارها و قربانی ها حملات مرگبار و تلفات هنگفت جانی و مالی بر دشمن وارد گردید.

همزمان با این جریانات، کشمکش ها و سقوط امارت امیر محمد یعقوب خان، سردار عبدالرحمن خان پس از یازده سال اقامت و جلا وطنی در تاشکند وارد بدخشان شده، لوی جهاد علیه انگلیس ها را بر افراشت و ضمن صدور اعلامیه ها از مردم افغانستان خواسته بود تا برای

استرداد استقلال کشور متحد شوند. امیر از بدخشان سوی کابل در حرکت شد. غلام حیدر خان با سپاه، همراهش برای استقبال و بیعت به امیر به کوه‌دامن رفته، وعده هر نوع همکاری، حمایت و فداکاری از امیر را اعلان کرد.

غلام حیدر خان چرخى هنگام امارت امیر عبدالرحمن خان به حیث سپه سالار اول کابل، والی غزنی، والی و قوماندان قوای نظامی ننگرهار و لغمان و مشاور خاص امیر ایفای وظیفه مینمود. غلام حیدر خان که از نظر چهره شباهت زیاد با امیر عبدالرحمن خان داشت، بخاطر جدیت، وظیفه شناسی، وطندوستی و محبوبیت فوق العاده اش در میان مردم و سپاه، طرف توجه خاص امیر قرار داشت.

غلام حیدر خان چرخى موقعیکه به حیث والی و قوماندان قوای نظامی مشرقی (ننگرهار، لغمان، کنرها) مؤظف گردید. در زمان کار او در جلال آباد کارهای بزرگ عمرانی به انجام رسیده است، این قهرمان غازی بر علاوه، رفع اختلافات قومی و قبیلوی میان اقوام شینوار و افریدی، سد محکمی را در برابر انگلیسی ها ایجاد نموده، چندین منازعه، سرحدی را با موفقیت حل و فصل نمود.

وقتی سید محمود داماد وزیر اکبر خان حاکم محلی کنرها از اطاعت حکومت مرکزی امیر عبدالرحمن خان سر بازده، بغاوت کرد. غلام حیدر خان او را به آسانی سرکوب کرده، شکست داد. به همین ترتیب شورشها و اغتشاشات شینوار را نیز خاموش ساخته، که از کارنامه های قابل وصف وی به شمار میروند.

هنگامیکه در سال ۱۲۶۸ هـ ش قیام های غلجی ها و هزاره ها را در هرات خاموش ساخت از جانب امیر عبدالرحمن خان با اعطای نشان

الماس نوازش یافته، به رتبه، نایب سالاری ارتقاء یافت. در سال ۱۲۶۹ هـ.ش زمانیکه امیر عبدالرحمن خان بیمار شده، آوازه مرگ او به هر طرف پخش شد. محمد اسحاق خان عموزاده، امیر با استفاده از این فرصت در صفحات شمال اعلان پادشاهی کرد.

سپه سالار غلام حیدر خان چرخی به خاطر مقابله و دفع او جانب تاشقرغان گرفت. در سال ۱۲۷۰ هـ.ش در سه میلی جنوب غرب تاشقرغان جنگ سختی میان طرفین درگیر واقع شد که پس از اندک مقاومت سپاهیان غلام حیدر خان چرخی توانستند آنها را مغلوب ساخته معدوم نمایند.

امیر بعد از این پیروزی و فتح بزرگ بار دیگر او را نشان الماس بخشیده و این بار به رتبه سپه سالاری ترفیع داد.

یکی از کارنامه های بزرگ دیگر غلام حیدر خان چرخی فتح نورستان و پخش دین مبین اسلام در آنجا میباشد.

وقتی امیر عبدالرحمن خان به مشوره او متوجه نورستان که مردم آن از قرن ها در دره های صعب العبور، با حفظ استقلال محلی و با مذهب، عنعنات و لهجه، قدیم می زیستند، شد. به غلام حیدر خان چرخی هدایت داد که به فتح و الحاق نورستان که در آن وقت به نام کافرستان یاد میشد، اقدام نماید.

سپه سالار غازی برای فتح نورستان اول به کشیدن راه های عبوری و تعمیر پل ها پرداخت. یک لشکر چهار هزار نفری را در بریکوت مقیم ساخت. ولی به حمله، نظامی نپرداخته، در عوض با مردم نورستان ارتباط دوستانه قایم نمود. تا جایکه رجال نورستان نزد او به آمد و رفت شروع کردند. بعضی ها به رهنمایی او قبول اسلام نموده، تادیه مالیات

را پذیرفتند. سپه سالار قهرمان در سال ۱۲۷۵ هـ ش (۱۸۹۶ م) با سپاهی، که خودش در پیشاپیش قوا پای پیاده حرکت میکرد، داخل نورستان شد. مردم را به قبول اسلام دعوت و به اطاعت حکومت مرکزی فرا میخواند و عساکر را از حمله و تجاوز برمال و ناموس مردم باز میداشت. در نتیجه حسن سلوک و برخورد انسانی سپه سالار غازی تعداد زیاد مردم نورستان اطاعت نموده، راه هدایت را در پیش گرفتند. عده بی قلبی بنا بر تبلیغ يك نفر جاسوس انگلیس و طرفداران محلی او به کوه ها بالا شدند که بعد از برخورد مختصر مسلحانه تسلیم شدند و جاسوس را با همراهانش از میان خود راندند.

يك تعداد بزرگان نورستان توسط غلام حیدر خان چرخي به کابل اعزام شدند و به توصیه او از طرف امیر عبدالرحمن مورد نوازش قرار گرفتند. تعداد ۲۳۰۹ نفر اسیر از جمله مدافعین نورستان که بدون اجازه غلام حیدر خان توسط محمد علی خان وکیل سیغانی به کابل فرستاده شده بودند، به تقاضای غلام حیدر خان چرخي محبوس نشدند و در عوض از طرف امیر عبدالرحمن خان برای شان محل رهایش، خوراک و پوشاک مقرر گردیده، جوانان شان برای خدمت در اردو انتخاب شدند.

غلام حیدر خان چرخي بت خانه های کافرستان را ویران، و به جای آنها مساجد را بنیاد نهاد: از جمله ۱۹ مجسمه چوبی را به کابل فرستاد.

نخست هشتاد نفر و بعداً تعداد بیشتری از علما و رهنا های مذهبی را از گوشه و کنار کشور به نورستان دعوت کرد تا به تعلیمات علوم دینی و اسلامی بپردازند. او در نورستان توجه زیادی به تمديد راه ها و ساختن پل ها نموده، مساحت اراضی را پیموده، مقدار مالیات را تعیین

کرد. به این ترتیب الحاق کافرستان تکمیل شد و نام آنجا به نورستان تبدیل گردید و سپه سالار غازی غلام حیدر خان چرخي به بریکوت بازگشت. غلام حیدر خان چرخي شخصیت بزرگ و قابل احترام در میان تمام مردم افغانستان بوده، قهرمان جنگ دوم افغان انگلیس و از هوا خواهان جدی تمامیت ارضی کشور بود. شهرت و کار آیی او منحصر به محل خاص نبوده، محبوبیتش عام بود چنانچه مردم در ترانه های فولکلوری شان می سرودند که:

محمد جانخان مرد میدان است

ایوب خان شیر غران است

میریچه خان رس رسان است

چرخي حیدر نقطه، ایمان است

آزادی فخر افغان است

بیا بچیم انگور بخور

ویا:

جهاد فرض بر مسلمان است

قادر خان، خان او بیان اس

گل مامد (محمد) با حفیظ خان اس

چرخي حیدر چرخ زمان اس

جهاد فرض بر مسلمان اس

پادشاهی چون امیر عبدالرحمن خان هم در وصف او سخنرانی میکرد. وقتی غلام حیدر خان چرخي در سال ۱۲۶۱ ه.ش (۱۸۸۲م) به حیث سپه سالار اول مقرر شد، امیر در موردش گفته بود:

«غلام حیدر خان چرخي مرد کاری است، او وظایف خود را با

قاطعیت، خوبی و با صداقت انجام میدهد.»

حتی انگلیس ها هم به شجاعت، دانایی و لیاقت او اعتراف کرده اند. دگروال انگلیسی سروسیت رجوی مشهور وقتی از اشتراك در کار کمیسسیون سرحدی افغان در سال ۱۲۶۵ هـ ش (۱۸۸۶ م) بازگشت در مورد او نوشت: «امیر عبدالرحمن خان به استثنای جنرال غلام حیدر خان چرخی هیچ مرد قابل ملاحظه و مؤثر دیگر در خدمت خود ندارد.»

سپه سالار غلام حیدر خان چرخی تا پایان عمر ۱۲۷۶ هـ ش (۱۸۹۷ م) به حیث نماینده، امیر عبدالرحمن خان در ننگرهار، لغمان و کنر با اختیارات وسیع و فوق العاده در امور ملکی و نظامی ایفای وظیفه نمود.

خلاصه اینکه سپه سالار قهرمان غلام حیدر خان چرخی در جنگ دوم افغان انگلیس علیه قوای اشغالگر انگلیسی و هم در تأمین امنیت داخلی و حاکمیت دولت مرکزی در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان خدمات شایسته و قابل ستایش انجام داده است. به بسط و توسعه، قدرت مرکزی ارزش زیاد قایل بود، اما برای تحقق آن از تمام وسایل عادی دیپلوماسی بر طبق روحیه، افغانی و جرگه رفتار می کرد.

تاریخ کشور محبوب ما افغانستان کارنامه های پر افتخار این قهرمان ملی را با خطوط زرین ثبت اوراق خود نموده، آنرا نسل پس از نسل در سینه، خود محفوظ داشته درس عبرت، شجاعت و قهرمانی به ما میدهد.

روحش شاد، یادش همیشه باد!

# ماخذ

## امير کروړ

- ۱- د امير کروړ ياد (مجموعه مقالات سيمينار)، اکاديمي علوم افغانستان، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۲- محمد هوتک، پته خزانہ (چاپ چهارم) پوهنځی زبان وادبيات، ۱۳۶۵ هـ. ش.
- ۳- منهاج السراج، طبقات ناصري، جلد اول، ۱۳۴۲ هـ. ش.
- ۴- حبيبي عبدالحی حبيبي (پوهاند) د پښتو ادبياتو تاريخ، جلد دوم، پښتو ټولنه، ۱۳۴۳ هـ. ش.

## حسن ميونډی:

- ۱- بينوا، عبدالروف، د افغانستان نوميالی، جلد دوم وزارت اطلاعات و کلتور، سال ۱۳۵۶ هـ. ش.
- ۲- زلی، محمد ولی، د کندهار مشاهير، چاپ دوم، سال ۱۳۶۸ هـ. ش.
- ۳- خليلی، خليل الله، سلطنت غزنويان.
- ۴- ابوالفضل بيهقي، تاريخ بيهقي.

## رضيه سلطان:

- ۱- دايرة المعارف آريانا (دری) جلد پنجم، انجمن دايرة المعارف افغانستان، مطبعة دولتي، ۱۳۴۸ هجري شمسي، صفحه ۵۴۸.
- ۲- بينوا، عبدالرؤف، پشنتنی ميرمنی، ۱۳۲۵ هجري شمسي، صفحات ۱۶۰-۱۶۳.

## بي بي زينب:

- ۱- محمد هوتک، پته خزانہ، چاپ چهارم پوهنتون کابل، پوهنځی زبان و ادبيات، سال ۱۳۵۶ هجري شمسي.

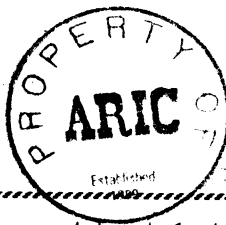
- ۲- بینوا، عبدالرؤف، پشتنی میرمنی، سال ۱۳۲۲هـ.ش.  
 ۳- سید ظهور الحسن مولوی، تاریخ افغانه (به زبان اردو)، چاپ دهلی، صفحه ۵.  
 ۴- بینوا، عبدالرؤف، د افغانستان نومیالی، جلد چهارم، وزارت اطلاعات و کلتور.

### غازی محمد ایوب خان:

- ۱- غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، موسسه چاپ کتاب مطبوعه دولتی، سال ۱۳۴۹هـ.ش.  
 ۲- حبیبی، عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، مترجم محمد داود وفا نشرات دانش سال ۱۳۷۸هـ.ش.  
 ۳- زلی، محمد ولی، زمونر غازیان، اکادمی علوم افغانستان، سال ۱۳۶۸هـ.ش.  
 ۴- حبیبی، عبدالحی، پوهاند، د افغانستان پیشلیک، جلد اول، موسسه انتشارات بیهقی، سال ۱۳۵۳.

### غلام حیدر چرخي:

- ۱- عبدالرحمن، امیر افغانستان، تاج التواریخ، جلد اول ودوم مرکز نشراتی میوند، پشاور، ۱۳۷۵هـ.ش.  
 ۲- کاتب، ملا فیض محمد، سراج التواریخ جلد اول - سوم، مطبوعه دار السلطنه، کابل، ۱۳۳۱ هـ. ق.  
 ۳- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ اول جمهوری، ۱۳۶۶هـ.ش.  
 ۴- کاکر، محمد حسن، جنگ دوم افغان انگلیس، چاپ اول، ۱۳۶۷ هـ. ش، پشاور  
 Adamec, Ludwig - Who's Who of Afghanistan, Graz-Austria. 1975. - ۵



کتابخانه‌های سیار اریک این کتاب‌ها را منتشر کرده است

- ۱- د افغانستان عمومی جغرافیه
- ۲- جغرافیای عمومی افغانستان
- ۳- د افغانستان تاریخی ودانی
- ۴- بناهای تاریخی افغانستان
- ۵- د افغانستان محلی خوراه
- ۶- ورزشهای محلی افغانستان
- ۷- سپینه کوتاه
- ۸- کمان طلایی
- ۹- زده کروچی و ورزده کرو!
- ۱۰- بیا موزیم تا بیا موزانیم!
- ۱۱- په افغانستان کسی د چاپیریال ساتنه
- ۱۱- حفاظت محیط زیست در افغانستان
- ۱۳- په افغانستان کې د بوزغلیو او باغونو جوړونه او روزنه
- ۱۴- تریسه و تهیسه، بسزق و باغها در افغانستان
- ۱۵- د تمدن سوغات
- ۱۶- ارمغان تمدن
- ۱۷- زلزله در افغانستان
- ۱۸- په افغانستان کې زلزله
- ۱۹- معیوبین و جامعه
- ۲۰- معیوبین او ټولنه
- ۲۱- د افغانستان لنډکی تاریخ
- ۲۲- تاریخ فشرده، افغانستان
- ۲۳- د چرگانو ساتنه او پالنه
- ۲۴- مرغداری
- ۲۵- د نیای کودک
- ۲۶- د ماشوم نوی
- ۲۷- نگاهی بر اوضاع اقتصادی افغانستان
- ۲۸- د افغانستان اقتصادی حالت ته پوه کتنه
- ۲۹- د شاتو مچپو روزنه
- ۳۰- زنیور داری
- ۳۱- د افغانستان مشاهیر
- ۳۲- مشاهیر افغانستان
- ۳۳- د افغانستان کلک پوستي میوې
- ۳۴- میوه های سخت پوست افغانستان
- ۳۵- جغرافیای ولایات افغانستان
- ۳۶- د افغانستان د ولایتونو جغرافیه
- ۳۷- تکنالوژی بایوگاز
- ۳۸- د بایوگاز تکنالوژی
- ۳۹- پر خوری یا خورد خوری
- ۴۰- دیر خوراکي
- ۴۱- بازی های عامیانهٔ اطفال
- ۴۲- د ماشومانو ولسي لوبې
- ۴۳- ۴۴- لنډی، ها
- ۴۵- رهنمای تشخیص و تدایوی امراض چشم، گوش، گلو و بینی
- ۴۶- دسترگو، غوید، ستوني او پزی ناروغیو د تشخیص او درملنی لارینود.
- ۴۷- سرگرمی یا تجربه های علمی
- ۴۸- په عملي تجربو سره وخت تیروول
- ۴۹- په افغانستان کې کانی زیرمی
- ۵۰- ذخایر معدنی افغانستان
- ۵۱- اساسات ماهی پروری
- ۵۲- د کیانو د روزلو لارینونی
- ۵۳- اوبه د ژوند سرچینه
- ۵۴- آب سر چشمه، حیات
- ۵۵- تدبیر منزل
- ۵۶- د کور سمبالښت
- ۵۷- سیزی ها
- ۵۸- سابه
- ۵۹- د افغانستان مشاهیر (دویم ټوک)
- ۶۰- مشاهیر افغانستان (جلد دوم)
- ۶۱- توصیه های مفید برای انکشاف باغداری در افغانستان
- ۶۲- په افغانستان کې د باغونو د پرمختگ په هکله گټورې لارینونی
- ۶۳- شاهراه های افغانستان
- ۶۴- د افغانستان لوي لاري
- ۶۵- ورزش
- ۶۶- ورزشی لوبې
- ۶۷- تاریخ مختصر وسائل اطلاعات جمعی در افغانستان
- ۶۸- په افغانستان کې د دلهیزواریکو وسائلو لنډه تاریخ
- ۶۹- سیمای محیط زیست افغانستان
- ۷۰- د افغانستان د چاپیریال بڼه
- ۷۱- اقتصاد
- ۷۲- اقتصاد (پشتو)
- ۷۳- تخنیک ابتدایی رادیو
- ۷۴- د رادیو لومړنی تخنیک